

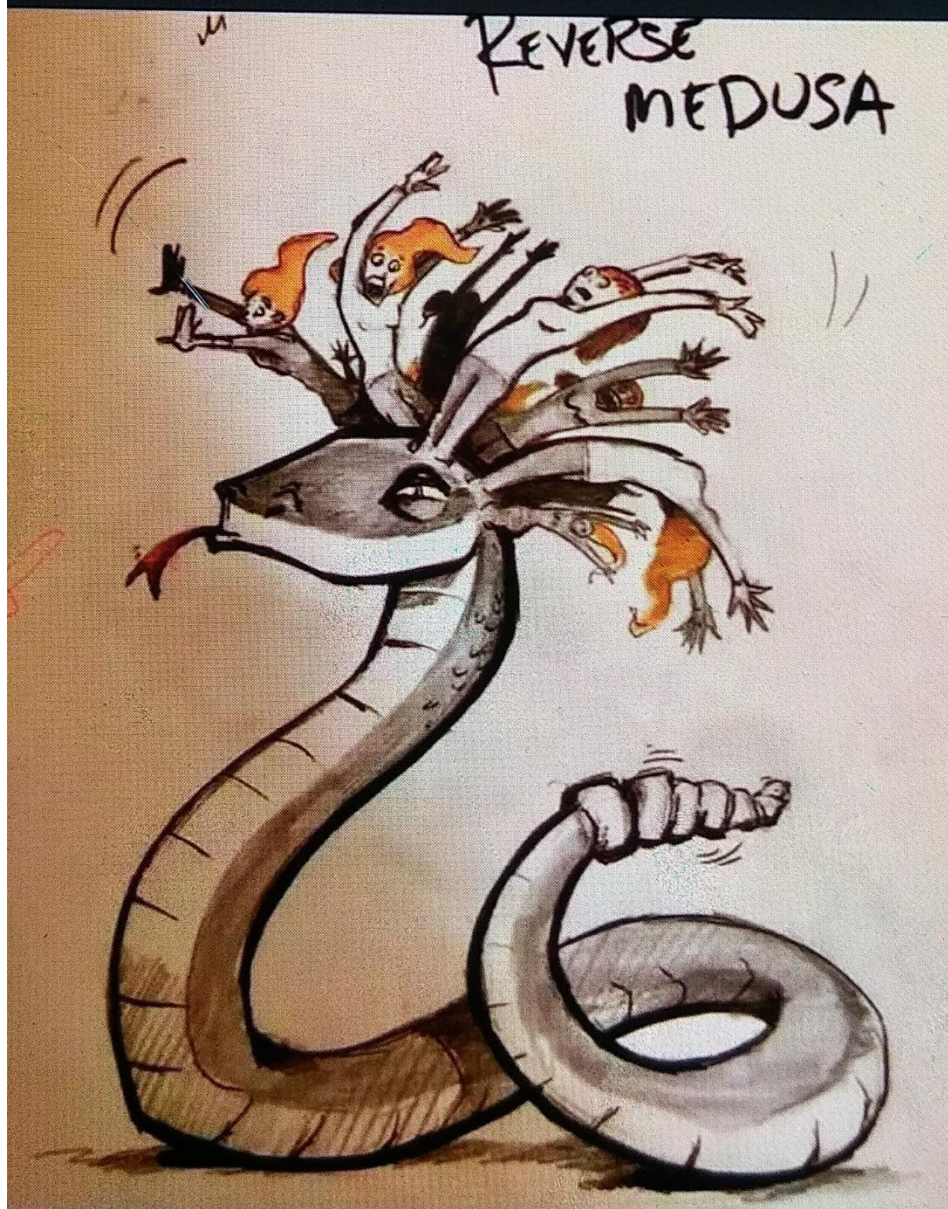
پیشگویی ظهور کفار: عبد هادی، ونوس کوثری و کیش تلفیقی جنگ و هنر

نویسنده: پویا جفاکش



Karendusa

CoolhaandLuke101



I want to hear your thoughts on karendusa for
pathfinder RPG including stats



چند سال پیش که سریال جنگجویان کوهستان مجددا پخش شده بود، نگاهی به قسمت سوم آن انداختم و از حجم سانسورهای جدیدش سرخورده شدم و دیگر آن را نگاه نکردم. ولی پسرخاله ام تعریف کرد که وقتی تمام شد، پس از پخش قسمت آخر آن، برنامه ی کوتاهی الصاق کرده بودند که در آن با چند دوبلور قدیمی مصاحبه میشد و آنها ذکر خیر بهرام زند مدیر دوبلاژ متن فارسی سریال را میکردند که تازه از دنیا رفته بود. در این برنامه ی کوتاه، صحنه ای از کارتون شیرشاه هم پخش شد که در آن، بهرام زند به جای موفاسای شیر صحبت میکرد. در صحنه ی انتخابی، موفاسا به پسرش آسمان را نشان میداد و درباره ی شیرهای قبلی که اکنون به ستاره های آسمان تبدیل شده اند صحبت میکرد. همانطور که میدانیم موفاسا خودش در آن فیلم به ستاره ها میپیوست. گویی بهرام زند با موفاسا هم هویت شده و خودش یکی از شیرهای دوبلاژ ایران شده بود که اکنون به ستاره های پیش تر درگذشته ی آسمان هنر ایران پیوسته است.

همان حول و حوش بود که در مجموعه ی خاطرات صدا در آپارات، ویدئویی از مصاحبه با آقای عباس نباتی از دوبلورهای پیش کسوت منتشر شد. نباتی یکی از معدود مدیر دوبلاژهایی بود که سعی در پیشرفت بهرام زند در دوبله نموده بود و پس از مدیر دوبلاژ شدن بهرام زند هم به طور پیوسته در کارهای بهرام زند حضور داشت؛ از جمله در همین

جنگجویان کوهستان. نباتی در آن ویدئو گفته است که زند، در انتخاب گویندگان برای جنگجویان کوهستان خیلی وسواس به خرج داده بود و تمرکز زیادی بر این خرج کرده بود که برای هر شخصیت، مناسب ترین صدای فارسی را انتخاب و جاگذاری کند. نباتی این را به صحبتی که اخیرا با یک نفر داشت ربط داد. نباتی به آن شخص گفته بود که نمیفهمد چطور مردم کتاب صوتی گوش میدهند؛ وقتی یک نفر چند ساعت یک کتاب را یک سره میخواند آدم خسته میشود. ولی آن شخص در جواب نباتی گفت: «اگر صدای خوبی را برای کتاب مناسب آن بگذارید، آدم خسته نمیشود.» وقتی نباتی این را گفت، مصاحبه کننده بلند گفت: «به به به به.» اتفاقا یکی دیگر از همین سری ویدئوها نقل خاطرات استاد پرویز ربیعی از دوبله ی جنگجویان کوهستان بود. ربیعی در این فیلم به جای کائو چو که نقش منفی فیلم بود صحبت کرده بود. ربیعی تعریف میکرد که یادش هست وقتی مانی (محمد خواجهپها) راوی سریال با آن صدای درخشان و تکرار نشدنیشت پشت میکروفون در استودیو صحبت میکرد ربیعی و «بقیه ی بچه ها» جلب میشدند و دوست داشتند به صحبت کردنش گوش بدهند. اتفاقا این حالت را ما میتوانیم در بخش اعظم مردم آن نسل بباییم. دقت کرده اید که بعضی از افراد این نسل، علاقه ی زیادی دارند که به اخبارها و تفسیرهای سیاسی خاصی گوش بدهند فقط به خاطر این که مجری یا مفسر خبر، خیلی خوب حرف میزند و اجرای قوی و مسلطی دارد. مجری معمولا تابع خط مشی سیاسی شبکه یا جریانی است که او را به خدمت گرفته اند و لزوما حقیقت را نمیگویند ولی این برای بسیاری از شنوندگانشان





۷۴'۱۲۰ بازدید

nostal.pic

یه اجرای مسلط از هنرمند خوش صدا و ارجمند، استاد ناصر ممدوح
توی مسابقه دهه شصتی حدس بزنید محصول ۱۳۶۲
صدای استاد ممدوح منو یاد سندباد میندازه شما یاد چی میفتین؟





اهمیت ندارد و چه بسا خیلی از این شنوندگان اصلاً چیزهای کمی از آنچه اینها میگویند را بفهمند ولی همان یک ذره را حقیقت محض ببیندارند بی این که متوجه شده باشند که بر مفاد اطلاعاتی مربوطه نقدهایی هم وارد است. این خصلت عجیب، نتیجه ی برخورد اطلاعاتی

با اخبار به مثابه نوعی فرهنگ و هنر است. چون از قدیم، اولین منابع اطلاعاتی مردم، هنر بخصوص هنر نمایشی بوده است. هنر نمایشی مقدس بوده چون بر مذهب استوار بوده است و همیشه عقیده بر این بوده که مذهب حقیقت را میگوید. بنابراین این انگیزه همیشه وجود داشته که مردم، کسی را که هنر بالاتری دارد مقدس تر یا برحق تر بدانند و به خدا نزدیک تر ببینند. این در طی قرن ها در خون مردم رفته و این حالت را در آنها به وجود آورده که حتی یک هنرپیشه ی هالیوودی را که در زندگی روزمره اش و نگه داشتن دوستان و خانواده اش کنار خود معطل است مانند یک مربی اخلاقی میپرستند حتی نه بر اساس هنر



درس گفتارهایی درباره رفتارهای بعد از طلاق، به سعی خاتم کارداشیان



خانم کیم کارداشیان
در قسمت پنجشنبه
رئالیتی شوی «کارداشیان ها»
با دو خواهر خود، کندال و
کایلی، در خصوص همزیستی
۹ ماهه خود با آقای پت
دیویدسون، خواننده و بازیگر
آمریکایی صحبت کرده است.
او گفته انگیزه اصلی او از آغاز
ملاقات با پت، طلاق به شدت
رسانه‌ای او و کاتیه وست بوده
و او به این خاطر به سرعت
وارد یک رابطه جدید شده تا
ذهن خود را از آن رابطه جدا
کند اما حالا فهمیده که این
راه حل درستی برای تعامل با
این موضوعات نیست بلکه

باید با چنین موضوعاتی مانند طلاق دست و پنجه نرم کرد. کارداشیان یک
موضوع جالب دیگر را نیز مطرح کرده و گفته: «بعد از همه کارهای بدی که او
(کاتیه وست) انجام داده، بچه‌ها هیچ اطلاعی از این ماجراها ندارند. آنها فکر
می‌کنند که پدرشان بهترین و شگفت‌انگیزترین آدم جهان است و رابطه
آنها بسیار عالی است. چرا این را از آنها بگیرم؟ چون عصبانی هستم؟
(هافینگتون پست)



شخصیش بلکه بر اساس هیاهوی خبری که شرکت های تبلیغاتی گرد او ایجاد میکنند و این احساس را به وجود می آورند که هنرمند بی نظیری است. سوالی که اینجا به وجود می آید

این است که آیا این وضعیت، نوعی حرکت به سمت ضد مذهبی بودن بر اساس مذهبی بودن نیست و تناقضی در آن ظاهر نشده است؟ پاسخ منفی است. چون درواقع کفرگویی نمایی و افتخار به کافر بودن برای جلب مردم، یک واقعه‌ی رسانه‌ای و تبلیغاتی مدرن است که به قصد تحقق بخشیدن به یک سری پیشگویی‌های خاص مذهب سنتی رقم خورده است و البته این پیشگویی‌ها مال یک مذهب خاص هستند: یهودیت.

منابع خاخامی میگویند که انبیایی چون اشعیا پیشگویی کرده‌اند که روزی مردم همه بر ضد یهوه قیام میکنند و یهوه به سبب این قیام، از مردم انتقام میگیرد و ترتیبی میدهد که باهوشان و خردمندان مردم تضعیف شوند و احمق‌ها به سطح قدرت برسند. احمق‌ها به طور وسیع وارد سیاست میشوند و مردم را به سمت حماقتی تباه‌کننده میکشند. پس از آن بین مردم رایج میشود که به خواست‌های جوانان و ابلهانه‌ترین مدهای ترویج شده عمل کنند. یکی از

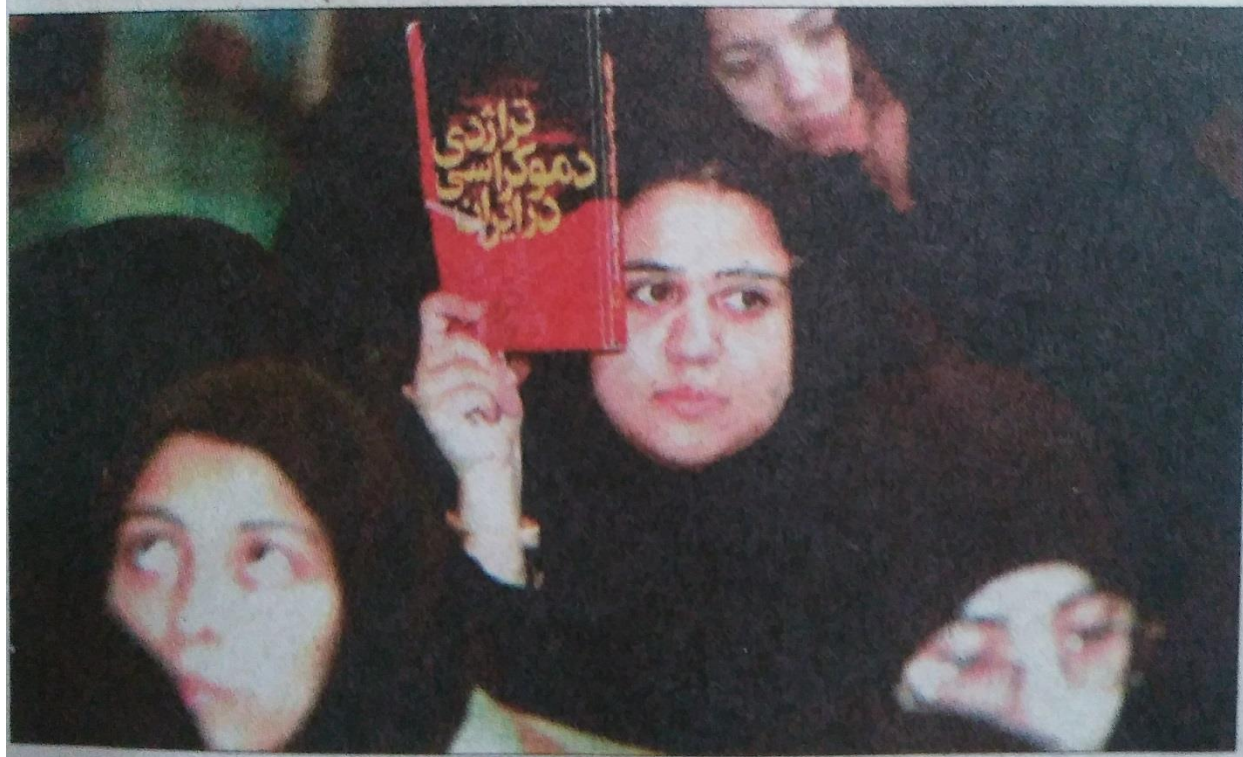


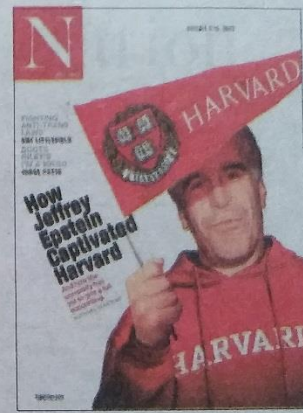
مهمترین نشانه های احمق شدن سیاست در پیشگویی های یهودی، ورود گسترده ی زنان به سیاست است. منابع خاخامی برآنند که آدم به سبب گذاشتن عقل خود کف دست حوا سقوط کرد و همان زمان خدا امر فرمود: «زنان بر اولاد تو حکومت خواهند کرد.» بنابراین به سیاست وارد شدن زنان، نقطه ی اوج خواست خدا و تباه شدن انسان ها یعنی مردها به دست زن ها است. به نظر خاخام ها زن به طور خودبخودی و بدون این که خودش بداند دشمن مردها است و به همین دلیل شهادت او در دادگاه فاقد اعتبار است. ولی در آخرالزمان چنان همه چیز خراب میشود که زن ها قاضی میشوند. زن ها همچنین به طور گسترده رو به بد حجابی و بی حجابی می آورند و آشکارا مردها را تحریک به عمل جنسی با خود میکنند. در این حالت، زنان به «تیغه ی آتشین شمشیر الهی» نامبردارند. خاخام ها حضور گسترده ی زن ها در کابینه ی سیاسی اسرائیل را نشانه ی تحقق وعده ی الهی به اشعیا میدانند که میگوید روحانیون یهود به سبب سوء استفاده از دانش و مهارت خود در «استکبار» بر دیگران، قدرت مذهبی خود را از دست میدهند و یهودا و اسرائیل دچار فساد در رهبری سیاسی و انحطاط اجتماعی نابودکننده ی فراوان میشوند.:

“Zohar vaykira section 47: women rule over the world”: yeshshem.com

مسلمانا این که تک تک این وقایع در دنیای ما رخ داده اند به این خاطر نیست که آنها

یک دانشجوی هوادار اصلاحات، کتاب عمادالدین باقی روزنامه نگار زندانی را در اعتراض به توقیف مطبوعات دست گرفته است - تابستان ۱۳۷۹. عکس از حسن سربخشیان

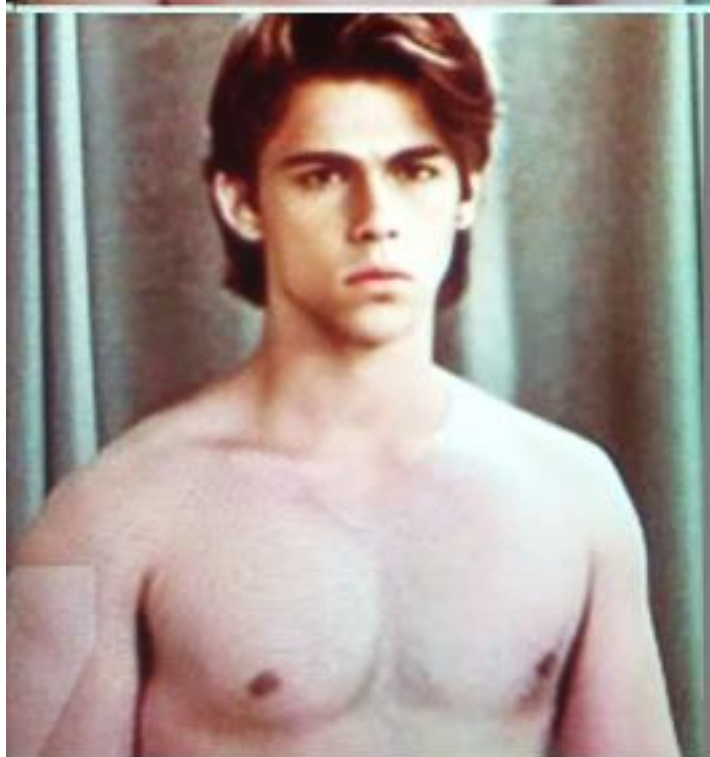
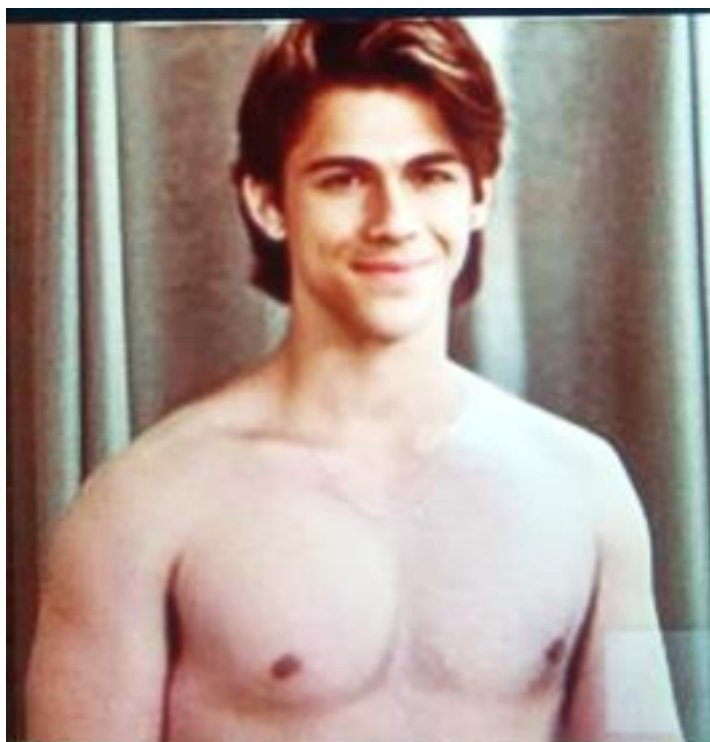




۶ چتالین، یک مجله مختص زنان در کانادا است که دو نسخه انگلیسی و فرانسوی دارد که در این شماره، تصویری از خانم ایزابل بوله خواننده فرانسوی زبان متولد کبک و اهل کانادا که این روزها ۵۰ ساله است را روی جلد برده و از او درباره بهترین فصل زندگی اش شنیده است.

۵ ارتباط وثیق این روزهای جهان عرب با هندی‌ها باعث شده که ووگ عربی در این شماره خود تصویری از ریکا، بازیگر ۶۹ ساله هندی را روی جلد ببرد. این نشریه این بازیگر که در حدود ۱۸۰ فیلم بازی کرده را یک نماد ابدی از بالیوود و سینمای کشور هندوستان دانسته است.

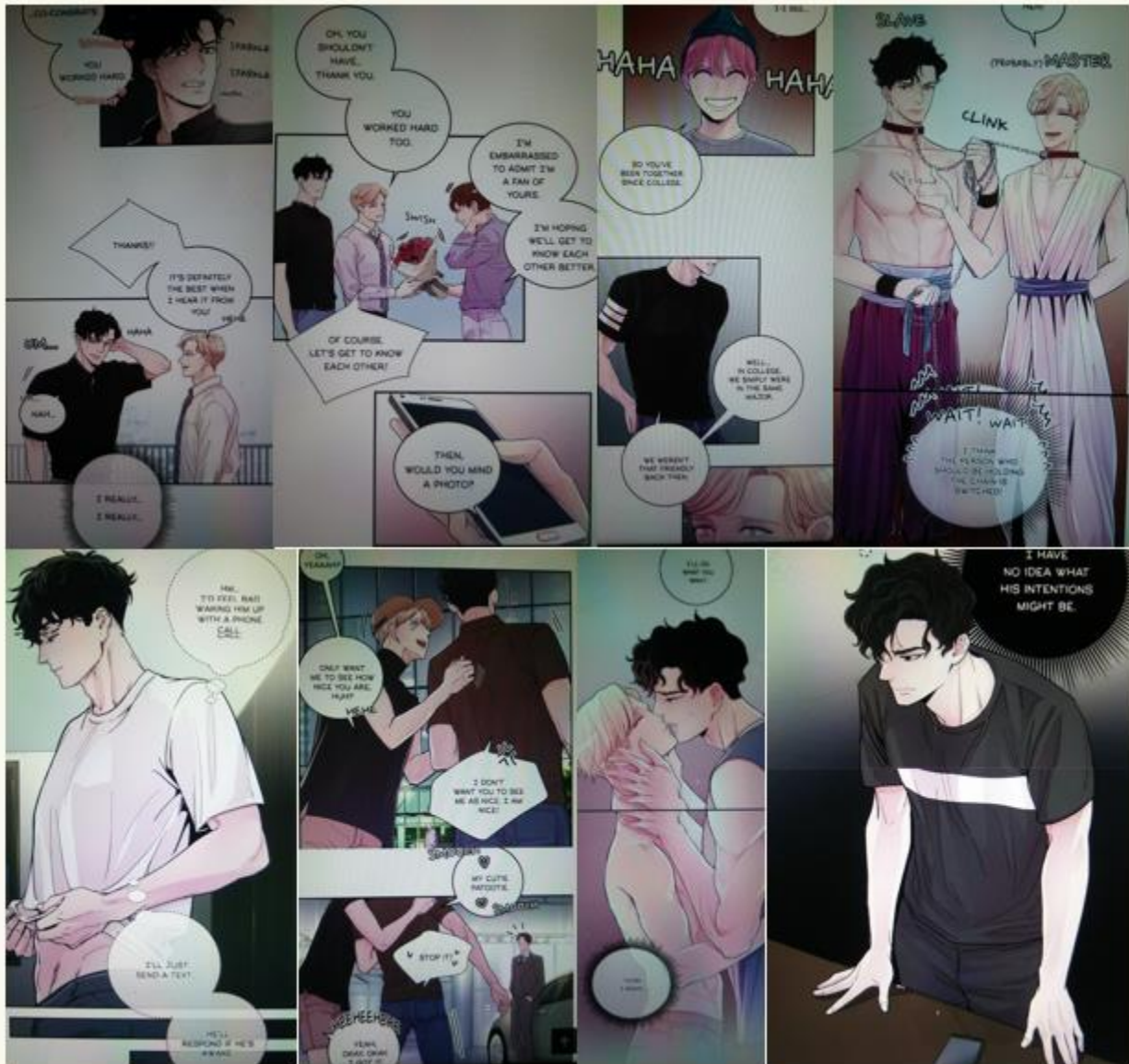
۳ نیشن، یک مجله کاملاً جدی و سیاسی در آمریکا تصویری از جفری ایستاین، سرمایه‌دار معروفی که بعد از اتهامات جنسی در زندان خودکشی کرد را روی جلد برده است و درباره رابطه او با دانشگاه هاروارد، از نظر کمک‌های مالی، مطلبی نوشته و خواستار پاسخگویی این دانشگاه در خصوص پرونده او شده است.



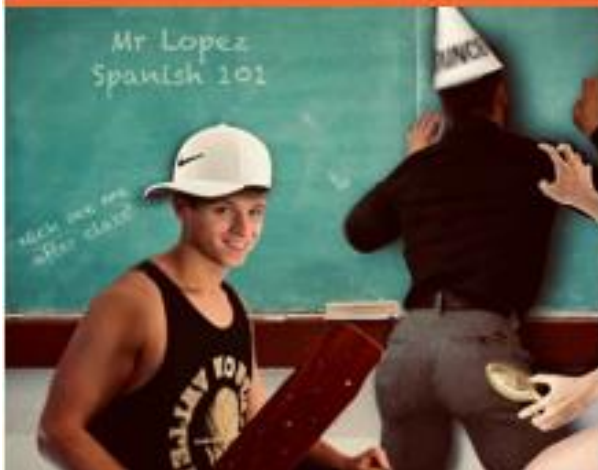
همانطور که خداوند وعده داده به طور خود به خودی به وقوع پیوسته اند، بلکه آنها را عمدا و به بهانه ی اثبات درستی وعده های خدای نه چندان جالب یهود، دانه دانه محقق کرده اند. من صد درصد مطمئنم که تمام اصراری که در نشان دادن غلبه ی زنان و مردان زن مانند

همجنسباز بر فرهنگ انسان ها یعنی مردان مردانه ی فعل به کار میبرند و این که تا میتوانند نمادهای شیاطین را در بولتون های فمنیست ها و گروه های مدافع همجنسبازی به





نمایش درمی آورند، نه به معنی این که زن ها و همجنسبازها واقعا دشمن انسان و خدایند بلکه از آنرو است که یهودیت جار میزند این هر دو دسته دشمن خدایند تا آنها را شمشیر انتقام الهی که بر سر انسان های نافرمان فرود آمده نمایش دهد و آدم ها را از آنچه هستند ناامید و نسبت به آینده افسرده کند. اما آنچه در پیشگویی های فوق کمتر بر آن تاکید شده و چه بسا برجسته کردن زنانگی برای پنهان کردن اهمیت بیشتر آن است، نقش گسترش حماقت در این آخرالزمان افتضاح است چون حماقت تنها چیزی است که خاخام ها و شیطان هیچ یک با گسترش آن در بین مردم مشکلی نداشته اند. یهوه بی دلیل نبوده که نسل باهوشان و خردمندان را در تنگنا قرار داد و ابلهان را به قدرت رسانید، چون خردمندان دشمنان جدی و خطرناک یهوه بودند و ابلهان مهره های بی اختیار او. حتی وقتی به نظر میرسد این مهره های بی اختیار، کفرگویی میکنند و خدا را که الان دیگر همیشه منظور از او یهوه





است فحش میدهند، هنوز دارند یهوه را مشعوف میکنند. ابلهان یهوه را نمیشناسند ولی نماینده‌های او را تعقیب میکنند چون یاد گرفته اند که آدم مومن، حتما باید از یک امام یا پیشوا تقلید کند تا ایمان او مورد قبول یهوه قرار گیرد و دنباله روان اینان در مدارس ظاهرا غیر مذهبی نیز هنوز در کفرگویی از پیشوایان کفری تقلید میکنند که قرار است پیشگویی یهوه درباره ی رواج کفرگویی در آخرالزمان را اثبات کنند. فکر نکنید ایران ما اگر یهودی و مسیحی نیست و اکثر مردمش مسلمان و بارآمده ی مدارس شیعه پرست جمهوری اسلامیند از این قانون مستثنایند. فکر میکنید چرا جمهوری اسلامی و اصولگرایانش اینقدر سریال مختارنامه را تبلیغ میکردند؟ برای این که در آن فیلم همه الگو داشتند جز خوارج فیلم. با این که این گروه در داستان اصلی، خود را خوارج نمیدانستند و مروانی ها فحش خوارج را بارشان کرده اند، باز هم سناریست فیلم، آنها را از روی خوارج نهروان ساخته و پیشوای دانشمندشان را که تنها گنااهش این بوده که از خلیفه ای اطاعت نمیکرده یک ابله جاهل نمایانده طوری که مخاطب نمیفهمد چرا این آقای خوارج اگر نهروانی است و دشمن علی، می آید به مختار میگوید جان اولاد علی در خطر است تا مختار بیاید آنها را از دست آل زبیر نجات دهد. درواقع مختارنامه که تنها اندکی بعد از فتح عراق به دست نیروهای

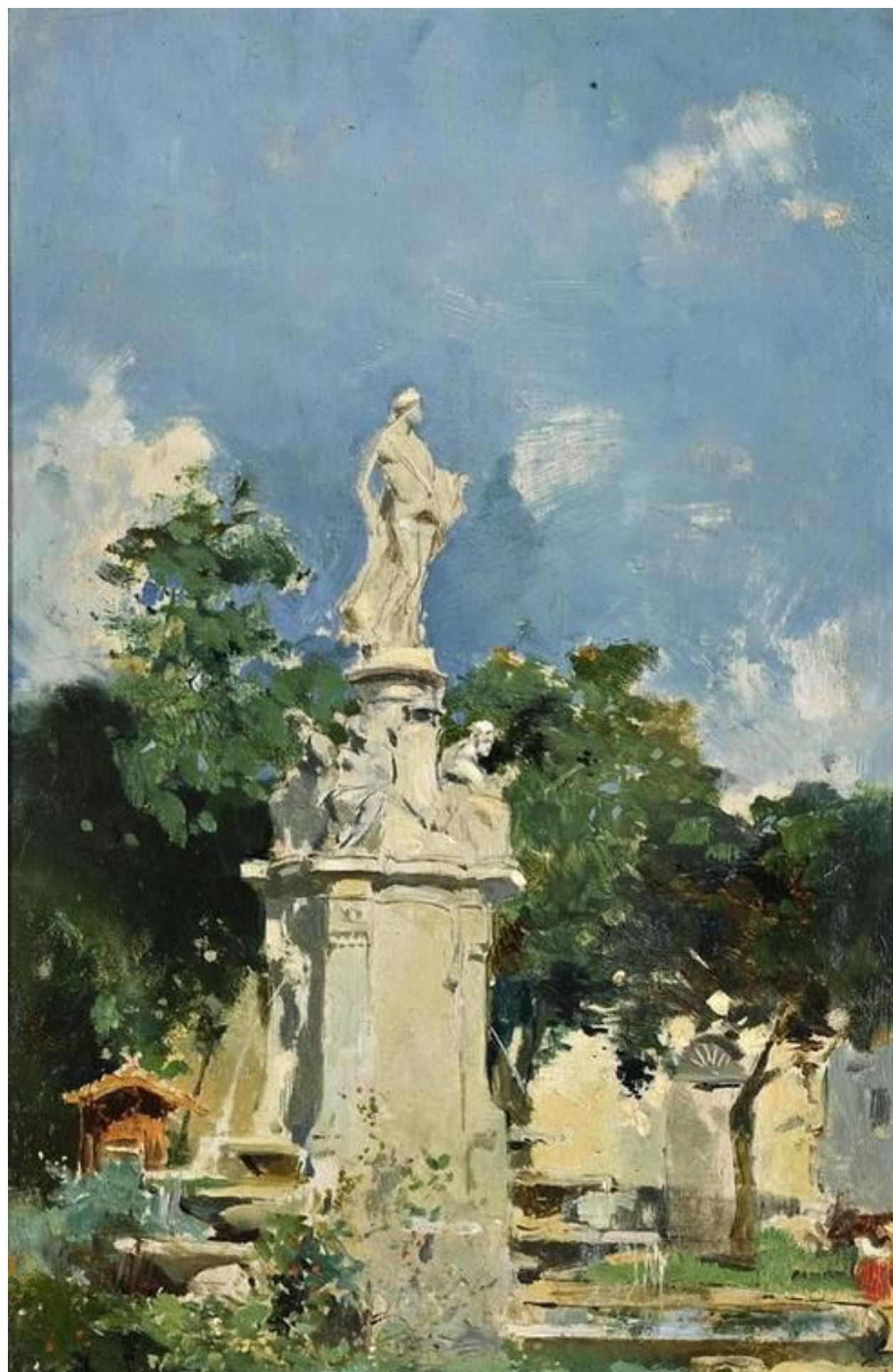


Last Day Of Muharram Photograph

امریکایی و آماده شدن جمهوری اسلامی از درآمدن از لاک «گفتگوی تمدن ها» بدنه ی اصلی محتوای خود را پیدا کرد، داشت دعوای شیعه و سنی را احیا میکرد و برایش مهم بود که مردم، همه را به دو دسته ی مخلص ولایت و نوکر آل سعود تقسیم کنند. در این مسیر، «خوارج» نام جدید کسانی شده بود که پیشتر «اوایسی» یا «اوایسی مذهب» خوانده میشدند به نام اوایس قرنی که داستانش حتی در کتاب درسی عربی ما هم درج شده بود. اوایس مرد درستکاری اهل یمن و معاصر پیامبر اسلام بود که از مادر پیر نابینایش مراقبت میکرد. روزی تصمیم گرفت برود ببیند پیامبر جدید کیست که اینقدر از او تعریف میکنند. ولی مادرش را نمیتوانست رها کند. بنابراین اوایس از مادرش قول گرفت که یک روز صبح تا حجاز بتازد و پس از ملاقات با پیامبر، قبل از غروب برگردد. اوایس با این قول به مدینه آمد ولی پیامبر در شهر نبود. هرچه صبر کرد پیامبر نیامد و اوایس مجبور شد بدون موفقیت در دیدن پیامبر و مطابق قولش عزیمت کند. بعد از رفتن اوایس و رسیدن پیامبر، پیامبر از استشمام عطر بهشت گفت که به سمت جنوب روان است. پس از آن اوایس هرگز پیامبر را

ندید ولی با این حال، او بدون داشتن سمت مریدی پیامبر، خود به خود آدم خوبی بود و در این راه از آنچه از آن به «خضر درون» یا «شاهد (زیباروی) درون» یاد شده است اطاعت میکرد. پس از آن از هر کسی که بدون داشتن پیشوا آدم خوبی باشد به طور قراردادی به نام «اویسی» یاد میکردند. این که این اصطلاح امروزه از بین رفته، دلایلی دارد. از جمله شاید یک دلیلش خاندان یهودی تبار «بنی هاشم» باشند که خیلی راحت میتوانند با سادات هاشمی نسب برده از پیامبر اسلام همهویت شوند. روزنامه ی هفت صبح (31 تیر 1402) در ستونی در صفحه ی «خواندنی و سرگرمی» خود به نقل از موسی نجفی و موسی فقیه حقانی در نوشتارهای تاریخ تحولات سیاسی ایران (موسسه ی مطالعات تاریخ معاصر ایران) از اینها یاد میکند. جد بزرگشان عاشر اهل قزوین بوده که پس از مسلمان شدن، خود را هاشم نامید. حاج ابراهیم خان کلانتر را که با خیانت به زندیه باعث تاسیس دولت قاجار شد از این خاندان خوانده اند. اگر کمی اطلاعات درباره ی یهودیت داشته باشید میدانید که یهودی ها برای این که نام مقدس یهوه را ناپاک نکنند موقع سخن گفتن از او از اصطلاح «هاشم» استفاده میکنند که تلفظ عبری کلمه ی «اسم» است؛ یعنی وقتی میگویند «اسم» (هاشم)، منظورشان اسم یهوه است. از همین جا شما میتوانید یک الگوی جهانی را تشخیص بدهید که هر چیزی که قبل از یهوه ی یهودی ظهور کرده را محو میکند و قبل از آن را تا روز ازل به صورت تاریخ یهوه و قومش بازسازی میکند. در این راه، آدم های زیادی تولید میشوند که مثل مسیح غربی ها شکل زمینی شده ی یهوه اند تا آدم ها برای میل کردن به تقلید از یهوه، هرچه بیشتر او را دشمن خودشان کنند. یکی از فامیل های سببی از قول شوهر دختر عمویش که او را آدم باسوادی معرفی میکرد نقل میکرد که این شخص که به کشور های زیادی سفر کرده، به همراه دوستش قصد سر زدن به







یک معبد پر رفت و آمد را نمودند. در داخل معبد با تعجب مردم را دیدند که به یک عکس

امام علی سجده میکنند. رفتند جلو و دوست راوی که زبان بومی را بلد بود پرسید مردم چه نسبتی با امام علی دارند. مخاطبان با تعجب گفتند «علی دیگر کیست؟» پرسیده شد پس این کیست؟ جواب، یک نام عجیب افریقایی بود. راوی میخواست بیشتر درباره ی آن خدا بپرسد و ربطش به علی شیعه را بفهمد. ولی دوستش با هشدار این که «نکن. شر درست میشود.» او را منصرف کرد. ظاهراً در سراسر دنیا یک نهضت تولید کپی های مسیح در جریان بوده است و همانطور که افسانه های مسیحی نشان میدهد این نهضت هرآنچه در قبل از خود بود را از بین میبرد.

مهمترین افسانه از این نوع، افسانه ی سنت کاسیان است. سنت باسیل، صلیبی جادویی روی پیشانی او ایجاد کرد و پس از آن او میتواند اراده کند که هر چیزی را که مینگرد محو شود و با این کار توانست شیاطین زیادی را نابود کند. در اینجا نام سنت باسیل، یادآور نام باسیلیکوس است: جانوری مارمانند و تاجدار که از تخمی پدید می آید که حاصل جفتگیری خروس با مار یا وزغ است. باسیلیکوس که بعضی اوقات با کوکاتریس اژدهای پرنده مانند قرون وسطایی تطبیق میشود، میتواند با چشم هایش هر جانوری را بکشد. باسیلیکوس به معنی شاهزاده و همخانواده ی باسیل در یونانی به معنی شاه است. او ماری به شدت زهرآگین است که فقط بوی راسو او را میترساند. ترکیب زهرآگین بودن با چشم کشنده را در افسانه ی بالور نسخه ی ایرلندی جالوت غول می یابیم. بالور، شاه فوموریان های جن بود که پیشگویی شد توسط نوه اش کشته خواهد شد. به همین دلیل سعی در کشتن نوه ی نوزادش لوگ با انداختن او در آب نمود. اما لوگ زنده ماند و پیشگویی را عملی کرد. بدین ترتیب، لوگ نسخه ی دیگر پرسئوس و موسی است که شاهی را که پدرخوانده ی آنها است



Woodblock print of a basilisk from *Ulisse Aldrovandi, Serpantum, et draconum historiae libri duo*, 1640



A cockatrice overdoor at Belvedere
Castle (1869) in New York's Central Park.

میکشند. بالور یک چشم بود بدین معنی که یکی از چشم هایش همیشه بسته بود. یک بار او چشمش به دروئدهای در حال تهیه ی معجون جادویی افتاده بود و بخار معجون، چنان آن چشمش را زهر آگین کرده بود که به هر چیز مینگریست آن چیز از زهر نابود میشد. پس موقع جنگ، بالور با باز کردن چشمش روی لشکر دشمن آن را نابود میکرد تا این که موقع جنگ فوموریان ها با توهاته دانان و درست موقعی که بالور آمده بود تا چشم خود را باز کند لوگ جوان که پنهانی به او نزدیک شده بود سنگی را چنان به چشم او زد که چشم او از پشت سرش بیرون زد و نورش روی لشکر فوموریان ها افتاد و آن را نابود کرد و چند فوموریان باقی مانده نیز به دست توهاته دانان نابود شدند. مرگ بالور به دست لوگ کوچک، چیزی بین مرگ جالوت غول به دست داود کوچک با پرتاب سنگ از یک سو و مرگ فرعون به دست موسی از سوی دیگر است. اما نابودی لشکر دشمن با چشم کشنده فقط یک مابه ازای موسایی دیگر دارد: پرسئوس که سر بریده ی گورگون مدوسا را به عنوان سلاح استفاده میکرد چون چشم مدوسا به هر کسی می افتاد او را به سنگ تبدیل میکرد. سر مدوسا پوشیده از موهایی به شکل مار بود و در این مارگونگی، تکرار باسیلیکوس محسوب میشود. البته مدوسا یک زن بود و اتفاقا باسیلیکوس نیز علاوه بر سنت باسیل مذکر، یک نسخه ی مونث روسی به نام واسیلیا دارد. واسیلیا خدمتکار بابا یاگای جادوگر بود. وقتی از بابا یاگا جدا میشد، بابا یاگا به عنوان هدیه یک جمجمه ی سوار بر



Baba-Yaga (Баба Яга; in Russian and also translated Baba Jaga; stress on the first *a* in *Baba*, but on the second *a* in *Yaga*) is a witch-like character in Slavic

یک چوب را به او داد. زمانی که واسیلیا به خانه برگشت، از چشمان جمجمه نوری ساطع شد که نامادری بدجنس او و دختران نامادری را کشت ولی به واسیلیا صدمه ای نرساند. روشن است که جمجمه تکرار سر بریده ی مدوسا است که بابا یاگا و واسیلیا روح زنانه ی آن محسوب میشود. آن را میتوان به مار روی عصای چوبی موسی نیز ترجمه کرد. بنابراین ما با یک سلاح زنانه طرفیم که در دست مردان افتاده است. این سلاح میتواند آتشین باشد. چون در صورت تطبیق بالور با سیکلوپ ها که صاعقه ی زئوس را ساختند نور آن حکم صاعقه ی آتشین را می یابد. در این صورت، تک چشم کشنده میتواند همان لوله ی تفنگ و توپ باشد که به شکل اژدهایی که از دهانش آتش بیرون می آید هم در خرافات عوام تکرار شده است. جمجمه ی کشنده هم میتواند گلوله ی توپ باشد.:

Balor and st kassian: mark graf: chronologia: 13/12/2017

تطبیق اژدها با زن به سبب نسب بردن اژدهایان از تهاوت اژدهای دریایی افسانه های کلدانی است و تکثیر فرم انسانی او به گونه ی زنانه ی کشنده موسوم به گورگون، یادآور به آمازون ها یا زنان مردآسای جنگجو. سرهنگ جیمز فورلانگ مینویسد یونانی ها مردم سواحل کاریان در ترکیه ی امروزی را از نسل آمازون هایی که قبلا در آنجا ساکن بودند به

- Perseus was Zeus's (the god king) son.
- He chopped off a Gorgon's head. Its name was Medusa and her hair was snakes.

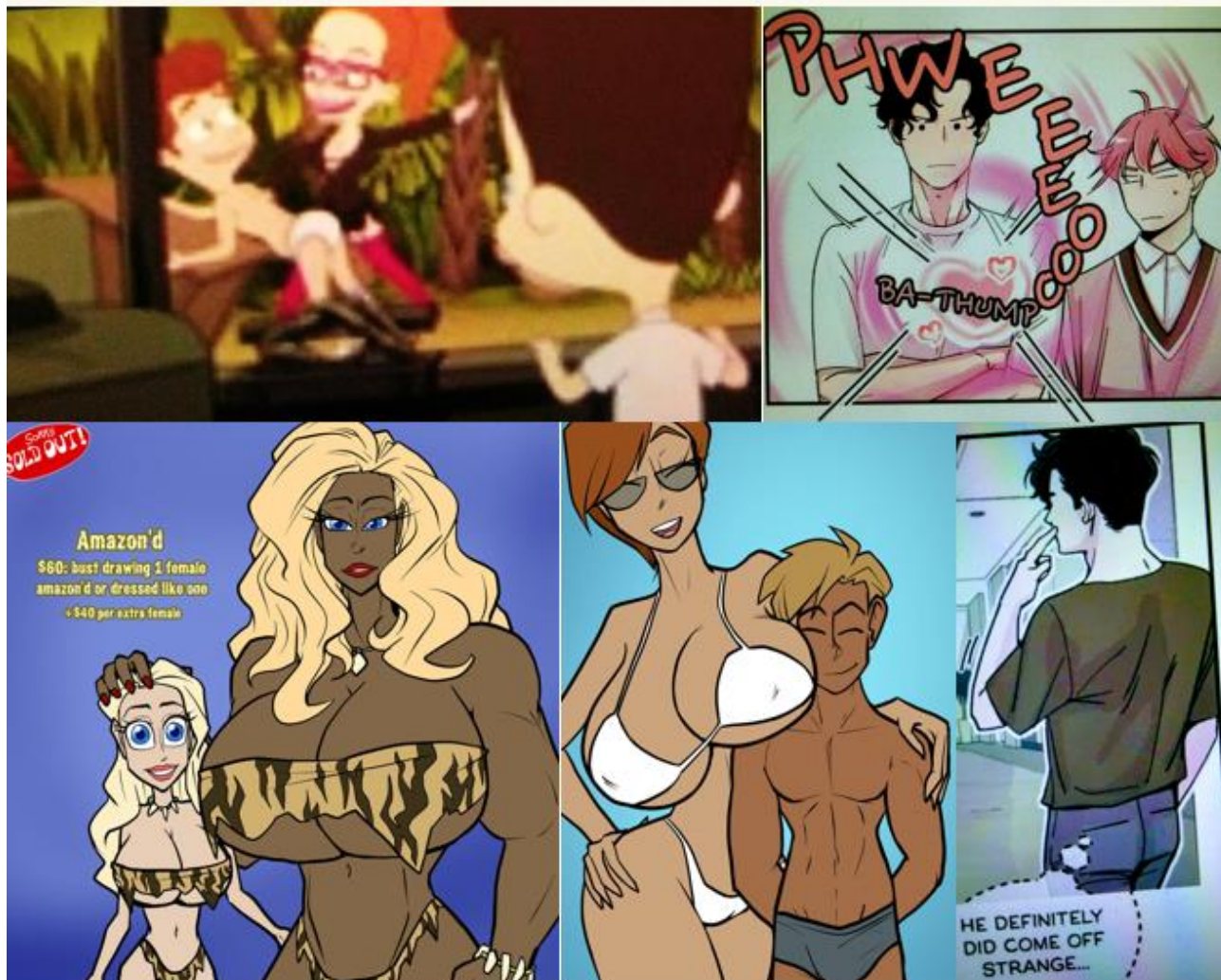


حساب می آوردند. این آمازون ها پرستندگان آرتمیس الهه ی شکارچی مردنما و دوشیزه بودند که پوزانیاس، او را ونوس کاریان نامیده است. جالب اینجاست که یکی از این فرزندان آمازون ها تریوپوس نام داشت و در افسانه های یونانی، اولین کلنی یونانی نشین که در آرگوس تشکیل شد نیز خدایی موسوم به زئوس پسر تریوپوس را از پلاسگی های بومی اخذ کردند. به جز این افسانه، روایات دیگر زئوس یا ژوپیتر کوه نشین مالوف یونانی-رومی را زئوس کروساریوس میدانند که مقدونی ها بابش کردند و آنها این کار را با اصلاح زئوس استراتیوس انجام دادند: خدای استراتونیکا در کاریان که در بالای کوه ایدا در

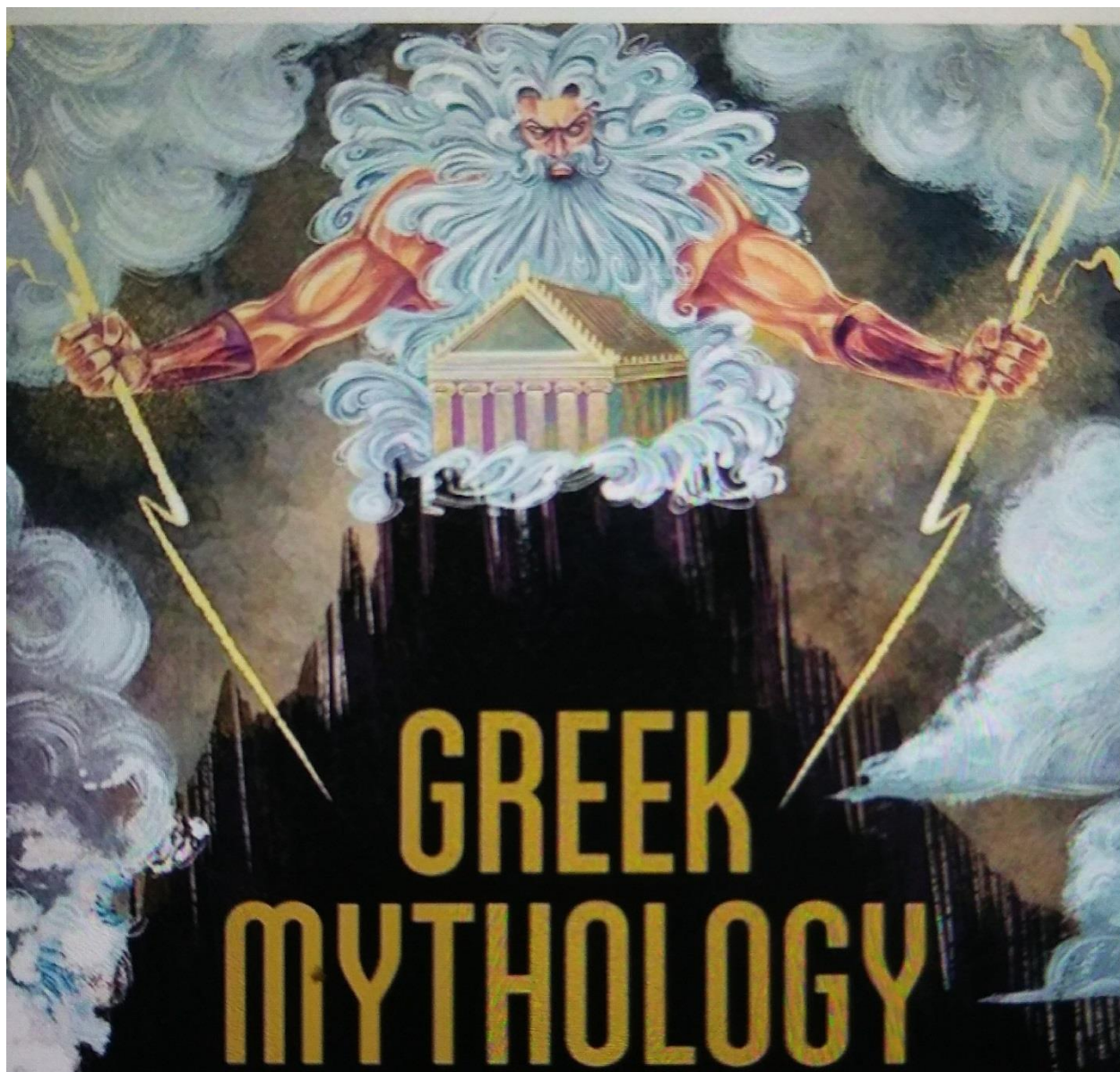


جنگ زن آمازون با یک مرد یونانی





فریجیه اقامت داشت و پارسی ها سعی کردند تا او را به خدای ملی تمام سرزمین های یونانی نشین تحت اداره ی خود تبدیل کنند. فورلانگ این کوه را که همانم کوه مقدس تروا نیز هست، نسخه ی بومی کوه صهیون محل اقامت یهوه در نوشته های یهودی میداند. فورلانگ مینویسد که یونانی ها ترکیه را متعلق به خود میدانند و مدعیند که عثمانی ها آن را از آنها دزدیده اند درحالیکه عثمانی ها مدعیند ترک ها قبل از یونانی ها در آنجا بوده اند. فورلانگ در این دعوا حق را به عثمانی ها میدهد و میگوید مطابق نوشته های خود یونانی ها، هسته ی اصلی جامعه ی یونانی، یک جامعه ی فنیقی-ادومی شامل یهودیان بود که از جنوب به ترکیه کوچید و با جوامع فریجی و تراسی آنجا آمیخت. این جوامع تحت کنترل اشرافیت های سکایی و کیمری بودند که به مذاهب سامیان گرویده بودند. بنابراین مهاجران سامی در تحت حمایت سکاها ی تورانی میتوانستند رشد کنند. زبان یونانی نیز نتیجه ی یک میکس سکایی-کلتی به نظر میرسد. محل قدیمی ترین ادبیات یونانی یعنی اشعار هومری و هزیودی را ترکیه ی جنوبی تعیین کرده اند و قدیمی ترین فیلسوف یونانی را طالس فنیقی



الاصـل اهل ملطیه در ترکیه خوانده اند. در این مناطق، اساس تمدن، سامی و در مذهب، استوار بر بناهای سنگی سرزمین های فنیقی بود درحالیکه نسبت دادن بناهای سنگی به سیکلوپ ها یا غول های یک چشم دارای سابقه است. فنیقی ها به تجارت در دریا و پرستش دریا شهرت داشتند و نام پلاسگی ها یا معلمان تمدن به یونانی ها نیز با پلاگا به معنی دریا مرتبط است. در ساحل دریا بود که آپولو خدای خورشید، ازدهای پیتون را کشت و البته خورشید چشم آسمان بود و شبیه تک چشم سیکلوپ یا غول. جای پیتون را کاهنه های نامبردار به پیتیا —از همان ریشه ی لغوی— گرفتند که روح آپولو در آنها حلول میکرد و آنها را به پیشگویی وا میداشت. این کاهنه های دوشیزه در سرتاسر سواحل کاریان مقدس بودند و ظاهرا همان ها بودند که پس از سرکوب، به شکل آمازون های جنگجو تخیل شدند و کهن





الگویشان هم آرتمیس خواهر دوقلوی آپولو و درواقع نسخه ی زنانه ی او بود.:

"rivers of life": v2: james forlong: green press: 1883: P549-555



آپولو و ملازمان مونتش موسوم به میوزها در کوه پاراناسوس اثر پیر پاول پرودن

در خرافات قدیم، اژدها با خوردن خورشید در روز باعث کسوف میشد و سرور تاریکی بود. اگر نیرویی فیزیکی در زمین که مظهر تاریکی جسم در مقابل نور روحانیت آسمانی است میخواست جانشین خورشید به کنایه از خدا شود باید از جنس اژدها میبود و بنابراین همچون تهاموت مادینه میشد تا نرینه ی آسمانی که همان شاهد درون اویسی ها است در او حلول کند. در این صورت او میتواندست همچون خداوند منتقم باشد و بدکاران را عقوبت کند. پس عجیب نبود که سلاح ها و هر آنچه که ارتش ها با آنها مردم را بترسانند و به قید و بند وادارند مفهوم مادینه به خود بگیرند. این میتواند شامل قید و بندهای ذهنی هم باشد. همین اخیرا یک ضرب المثل گیلکی دراینباره یاد گرفتیم. خانم پیری از خویشان پدرم ملقب به «عمه خانم» به دیدن او آمده بود و داشت با گیلکی شیرینی، داستان پسر حسن را تعریف میکرد که به دختر خانمی دل بسته بود و تا مدتی علیرغم مخالفت های والدین دو طرف، آن دو با هم مراوده داشتند. اما بعد از ازدواج، ظرف دو هفته از هم دل زده شدند و دختر خانم





مدام آرزویش برای خودکشی را پیش میکشید. خانواده ی حسن با «عمه خانم» درد دل کردند درحالیکه خود حسن در حالت مغمومی سکوت کرده بود و گوش میداد. عمه خانم به حسن گفت که نگران نباشد؛ دخترخانم «زنجیره تاو دنه تا خرس بالا پیری» (زنجیر را تاب میدهد تا خرس بالا بپرد)؛ زن و شوهر همیشه بعد از ازدواج مدتی طول میکشد به هم عادت کنند و گاهی ده سال طول میکشد؛ تا بوده همین بوده و فقط بچه های امروزی صبر ندارند. موقعی که عمه خانم این را برایشان تعریف میکرد از او پرسیدم معنی این ضرب المثل چیست. گفت در قدیم بعضی معرکه گیرها خرسی را در روستا میچرخاندند و او را مجبور به شیرین کاری میکردند. برای این که خرس اطاعت کند، زنجیری که به گردن خرس بسته شده بود را جور ترسناک و صداداری تاب میدادند تا خرس بترسد و مجبور به

عمل شود درحالی‌که واقعیت این بود که خرس خیلی قوی تر از معركة گیر بود و معركة گیر او را فقط با ترس وادار به اطاعت کرده بود. در اینجا معركة گیر کنایه از کسی است که دیگران را با حرف وادار به اطاعت میکند بدون این که حرفش عملی شود. اگر دقت کنیم میبینیم که قید و بندهای ذهنی وجود ما هم بیخود قید و بند نام نگرفته اند. ما هم زنجیر شده ایم ولی به زنجیرمان فکر نمیکنیم مگر وقتی که این زنجیر با حرکت و صدای شدید تاب میخورد و جان میگیرد. در واقع برای خرس، چون زنجیر او را محدود کرده وقتی که تاب میخورد شبیه یک موجود زنده ی خطرناک میشود و برای ما نیز همینطور. تکیه بر زنان در پیشگویی های یهودی هم چنین است. آنها هم تا حالا مثل زنجیر بی حرکت بوده اند ولی حالا که به حرکت درآمده اند مردان ابله خرس آسا را به آمیزه ای از وحشت و جادو هیپنوتیسم کرده و به اطاعت وا داشته اند. این متناقض نما نیست که بیشتر این مردان، یهودی نیستند چون قید و بند اجتماعی نیز از اول یهودی نبوده است و یهودی ها فقط آن را مثل سلاحی از دیگران اخذ کرده اند همانطور که موسی عصای مار شونده ی جادوگران فرعون را سلاح کرد و نسخه ی دیگرش پرسئوس سر گورگون را.





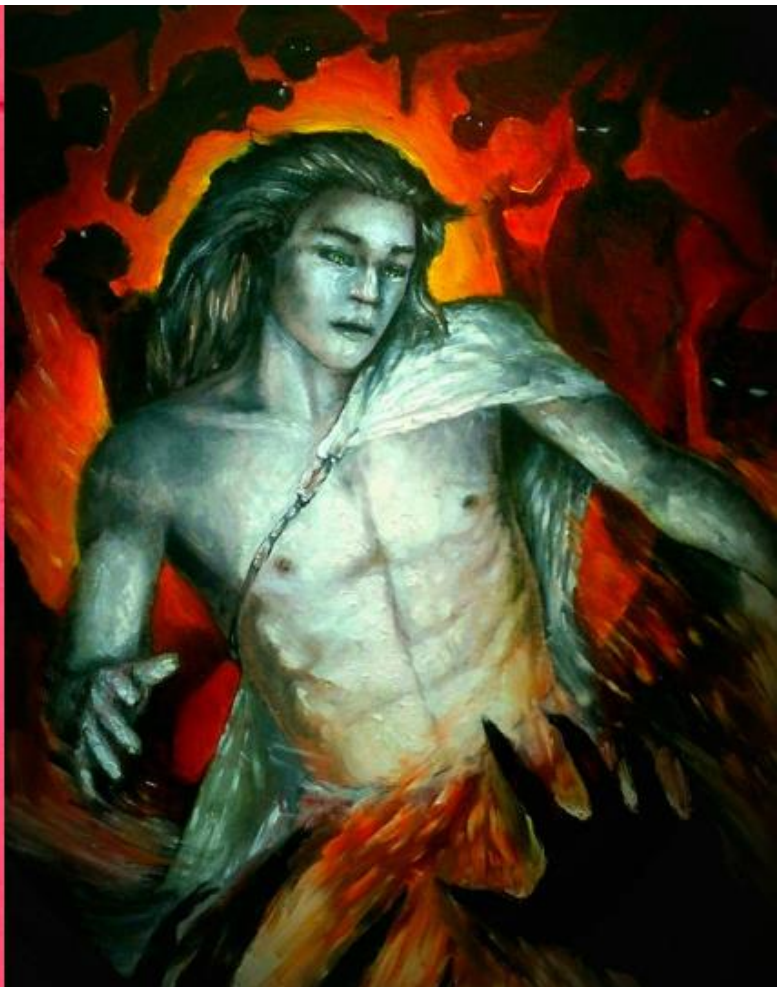


قید و بند اجتماعی، دیدنی نیست و از انعکاش در جنبشی که در جامعه ایجاد میکند است که قابل مشاهده است. تشبیهش به زنان نیز از اینرو است. ژاپنی ها این را خیلی آشکارتر نشان داده اند چون لغتی که برای همسر به مفهوم زن متاهل استفاده میکنند معنیش میشود «فرد درونی». درونی به این معنا که هم حتی المقدور درون خانه می ماند و هم از فیزیک و رفتار بیرونیش نمیتوانید احساسات درونش را درک کنید. وقتی زن بیرون ریزی احساسی میکند درواقع مثل زنجیر خرس که تاب میخورد باعث شگفتزدگی میشود و البته سر زنجیر را درست به مانند مثال خرس، کسی که خرس سانان را خوب میشناسد در دست دارد و حتما هم مثل معرکه گیر مرد است. در مثال پیتیا ها هم به همین دلیل است که آنها از زبان



آپولو سخن میگویند که خدایی مذکر است. آپولو در این زنان حلول کرده است و آن چیزهای ناگفتنی ای که آنها از خدا میفهمند و با کلمه گوشتمند و فیزیکی میکنند همان زئوس است؛ زئوسی که همانطور که دیدیم از نسل آمازون ها است و کسی جز جناب یهوه نیست.

نزدیک ترین موجودیت به زئوس از این بابت، نرگال خدای دوزخ در کوئا (تل ابراهیم کنونی) در عراق است. نرگال، خدای خورشید بود آنگاه که پس از غروب آفتاب، به جهان زیرین میرفت و ارباب مردگان میشد. وی خدای مرگ و عاشق کشتن بود و از اینرو خدای جنگ و کشتار هم بود و در این حالت، موکل مریخ سیاره ای بود که به رنگ خون سرخ بود. نرگال را به آرالو و ایرکالا نیز نامبردار میکردند. ولی این عناوین، نام های مکانی بود که اللات الهه ی دوزخ ساخته و در آن سکنی گزیده بود و جالب این که نرگال را شوهر اللات میشمردند. به عبارت دیگر، نرگال میتواندست تولید یا حداقل ایزدی بازسازی شده توسط اللات الهه ی زمین باشد. مثل خورشید غروب که صبح بعد از رحم مادر-زمین از نو متولد میشد. اللات در این حالت، برابر ونوس الهه ی لذت های دنیوی است که معشوقه ی مارس خدای جنگ و موکل مریخ در اساطیر رومی است. نرگال را در ترکیه





اللات اثر کلینت کرلی

آپلو یا آپال انلیل مینامیدند، عناوینی که نشاندهنده ی این همانی او با آپولو خدای خورشید یونانی-رومی است. یونانی ها نرگال را تحت عنوان "ان مشاره" با تموز و آنو دیگر خدایان سامی تطبیق کردند. نام آنو به معنی آسمان بود و معمولاً منظور از دینگیر (خدا) او بود. تموز نیز به مانند خورشید، یک ایزد میرنده و از نو زنده شونده بود. به دلیل این هم معنایی، اصطلاح تیواز که از نام تموز برخاسته، همپایه ی تئوس یا دئوس یا دیوس پاتر به معنی آسمان شد. این دئوس همان زئوس و همانطور که متوجه شدید مترادف نرگال بود. در نزد رومیان، دیس پاتر که تلفظ دیگر دئوس پاتر است همچون نرگال خدای دوزخ است و

در این حالت، به پلوتو، هادس و اورکوس نیز نامبردار است. دیس پاتر خدای حامی ثروتمندان و دارایان و به مانند نرگال، خواهان مرگ آدم ها و صدمه زدن آنها به همدیگر است.:

"Nergal-pluto, mars and Apollo": aratta.wordpress.com

مذهب نرگال کوئا ظاهرا با سکا‌های مناطق مجاور ترکیه در ارمنستان مرتبط است. فورلانگ مینویسد پلینی، ارمنی ها را سارکوسانی یعنی کوئایی های خورشیدی نامیده است. بطلمیوس آنها را ساکسون نامیده است که مرتبط به این لغت به نظر میرسد درحالیکه ما معمولا ساکسون ها را ژرمن میدانیم. فورلانگ، این را به روایت جنگ سیروس با سکا‌های ارمنستان مربوط میداند که دنباله شان تا داسیا و ماورای آن کشیده میشد. نوعی پیوستگی فرهنگی بین داسیا و باشندگان قدیمی اطیش و آلمان توسط کیمری هایی برقرار شده بود که توسط هون ها و آلان ها از اسکیتیه ی آسیا به سمت غرب رانده شده بودند. گروه دیگر یاز همین کیمری ها با مهاجرت به جنوب، به کلدیه یورش برده بودند. آنها بخشی از تورانی هایی بودند که در شرق نیز به مناطق جیحون و افغانستان نفوذ کرده و با رسوخ به جنوب، دولت های هندوستان را پدید آورده بودند و دسته های دیگرشان هم چین و امریکا را معمور کرده و یک نوع پیوستگی میتولوژیک در جهان ایجاد کرده بودند که به سبب آن، گونه های حیوانات -از شیر گرفته تا میمون و کرگدن- در نقاط مختلف جهان شخصیت شناسی تقریبا



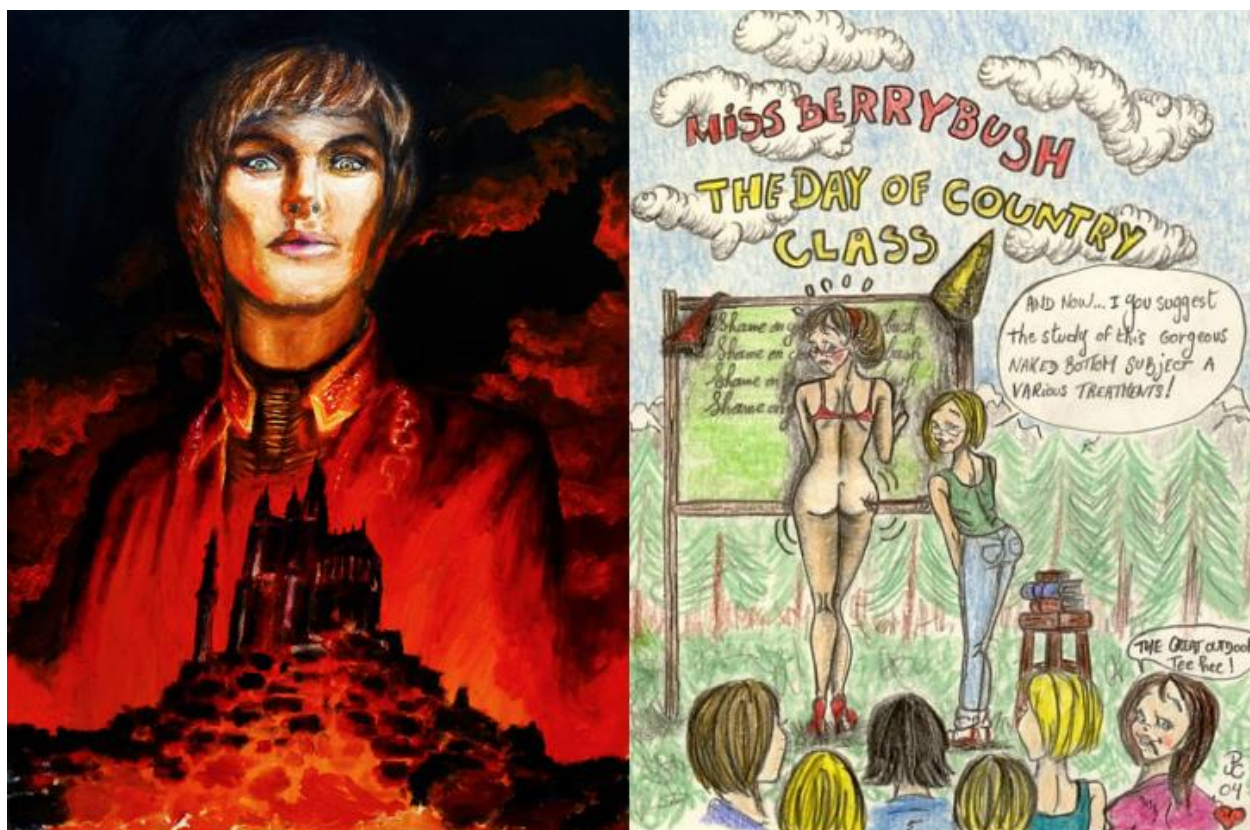


Civil War meme

vs.

Who side are you on?

The meme is divided into two main sections: a blue section on the left representing the Iron Man side and a red section on the right representing the Captain America side. In the center, the text 'Civil War meme' is at the top, 'vs.' is in the middle, and 'Who side are you on?' is at the bottom. The blue section contains four comic book panels: Iron Man's helmet, Iron Man in his suit, Wolverine, and Hulk. The red section contains three comic book panels: Storm, Iron Man, and Venom.



یکسانی دارند. البته این اسکیت ها پیرو یک اشرافیت سامی مسلک بودند که به سبب آنها در غرب، اسکیت ها به دو دسته تقسیم میشدند. دسته ی دون پایه و بربرشان گالی یا کلت نامیده میشدند به سبب شباهت این اصطلاح ایتیکی به لغت "گلت" به معنی جنگلی و وحشی. این نام اشاره به جایی که درختان زیاد باشند دارد و به سبب نام گرفتن درخت از "دری" میتوان آنها را با "دوری" های وحشی یورشگر به یونان مقایسه کرد. گروه اشرافی به نام "فین" شناخته میشدند و از اینرو لغت "فین" بعدا در بعضی گویش های ژرمن، معنی جنگجو یافت. اما اصل این کلمه از "پی ان" در آکدی به معنی فرد ایزدی می آید:

Rivers of life: v2: ibid: p205-9

خدایانی که مقابل خدای مسیحیت ایستاده بودند هم موجوداتی انسان نما ولی دارای قدرت های فرا انسانی بودند که اغلب به طور ناشناس بین انسان ها راه میرفتند و بنا بر نظریه ی اوهمروسی، پهلوانان زمان قدیم بودند که آنها را خدایان تخیل کرده بودند. در مقابل، کشیش های مسیحی آنها را جن ها و شیاطینی که از تارتاروس یا جهان زیرین می آیند تصور میکردند و تاتارهای اسکیت به نام تارتاروس، تارتار نامیده میشدند. در تاریخ روسیه، پیروزی مسیحیت بر نیروهای جهنمی حالتی معجزه آمیز به خود گرفته و در پیروزی لشکر اسلاوها به رهبری دیمیتری دونسکوی بر لشکر عظیم تاتارها به رهبری خان مامای مجسم شده است. در این نبرد، سرجیو رادونژ قدیس مسیحی، پیش از نبرد دیمیتری را برکت

میدهد. اما همه ی اینها درواقع یک رونوشت مسیحی تر هم دارد و آن، پیروزی لشکر کوچک یونانیان به رهبری اسکندر کبیر بر لشکر ده ها برابر بزرگ تر پارسیان به رهبری داریوش در ایسوس است. قبل از این نبرد نیز ارمیای نبی پیش اسکندر آمد و او را برکت داد و سپر و کلاهخود و زره های مقدس داود و شاول و سمسون را به همراه شمشیر جالوت که داود پس از کشتن او به غنیمت برده بود تقدیم اسکندر کرد و به او وعده داد که به معجزه ی این سلاح ها اسکندر، پارس ها را شکست خواهد داد. تمام قهرمانان نام برده، قهرمانان جنگ های یهودیان ضعیف با پلستینی های قویند و اسکندر به جای یهودیان و پارس ها به جای پلستینیان ظاهر شده اند. این نبرد نابرابر در پیروزی داود نوجوان بر جالوت غول پلستینی خلاصه شده است و جالب اینجاست این هم همتای نبرد اسکندر با پوروس شاه غولپیکر هندی ها است. اسکندر برای پیروزی بر پوروس، پای او را مجروح میکند و این از آنجا جالب است که آشیل قهرمان رویین تن یونانی با تیری که از کمان پاریس معروف به الکساندر (اسکندر) بر پای او فرود می آید کشته میشود. البته آشیل قهرمان یونانی است و پاریس قهرمان تروایی، ولی قرار است تروا پس از پیروزی یونانیان بر آن، کاملاً یونانی-رومی شود و پاریس هم جلوه ی آشیل را به خود بگیرد و تبدیل به



پاریس شاهزاده ی تروایی در حال چوپانی، اثر "هنری رایلند"



♡ 0 👍 0 💬 1

Death of Achilles



by **Troy Caperton** after John Flaxman



خدایان از شاهزاده پاریس که در حال چوپانی است بازدید میکنند.

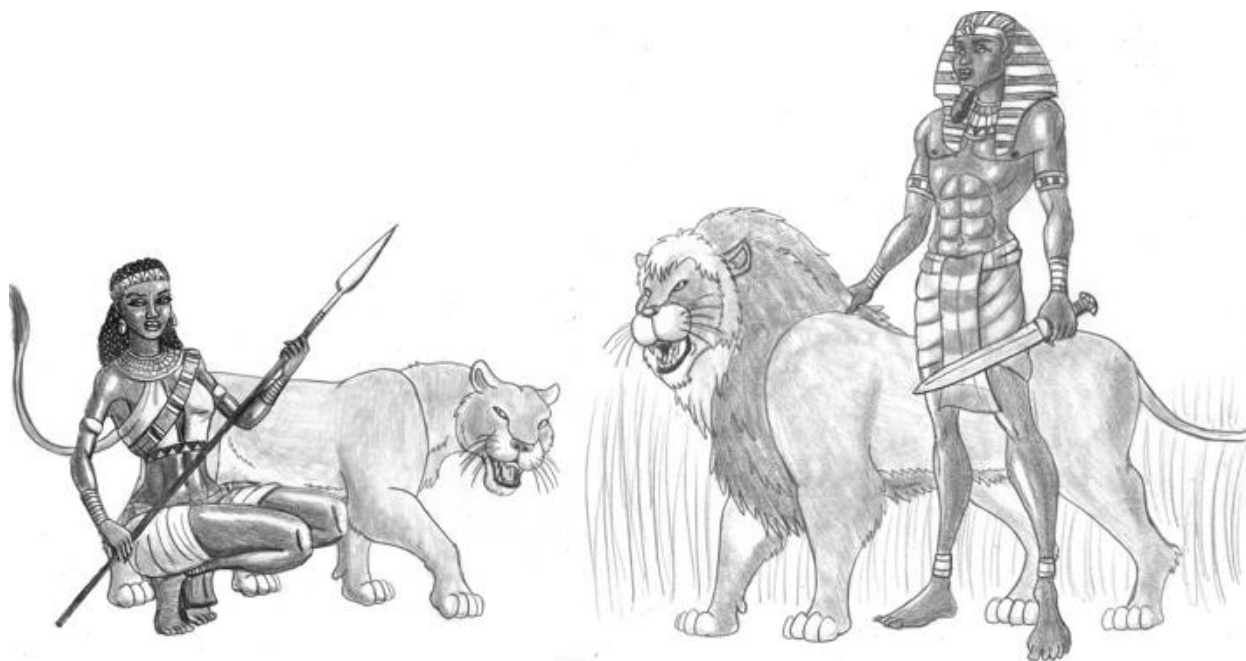
اسکندر شاهی شود که یونانی است ولی بعد از فتح پارسیان از درون پارسی میشود و هویت یونانیش به جای آشیل کشته میشود. به همین دلیل، اسکندر نیز پس از پیروزی در ایسوس، یک حریف قدر می یابد که عین خودش یونانی است ولی رئیس مزدوران یونانی داریوش است. او ممنون رودسی است که با به کار گرفتن سیاست بی رحمانه ی زمین سوخته، مانع پیشروی اسکندر میشود. ولی با مرگ ممنون در اثر بیماری، اسکندر از خطر او خلاص میشود. بودن ممنون در سپاه پارس مقابل یونانی ها یادآور به حضور ممنون دیگری در سپاه تروا مقابل یونانی ها است. این ممنون شاهزاده ی اتیوپیا است ولی بعضی یونانی ها گفته اند این اتیوپیا نه افریقای سیاه بلکه شوش پایتخت داریوش پارسی است. ممنون برای کمک به تروایی ها از شوش به سمت تروا در غرب به راه افتاد و تمام سرزمین های بین راه را تا فریجیه فتح کرد ولی در نبرد با آشیل کشته شد. در جایی به نام کولوسیا ممنون را فرمانروای غرب و پادشاه جهان زیرین و قلمرو مردگان تلقی میکردند و قبرستان را به نامش ممنونیا مینامیدند. در تطبیق اتیوپیای ممنون با افریقا او میتواند همتای ازیریس خدای خورشید باشد که هم حاکم جهان مردگان در زیر زمین است و هم معروف به فرمانروای غرب. در یک روایت روسی، اتیوپیا خود بیزانس یا روم یونانی خاستگاه تثلیث مسیحی حکومتی است و ممنون نیز میتواند به مانند ازیریس قابل تطبیق با مسیح باشد. سوگواری بر جسد ممنون توسط مادرش ائوس یادآور سوگواری مریم بالای سر مسیح است. ائوس الهه ی صبحگاه است و شبم صبحگاهی، اشک های او برای پسرش تلقی میشود.:



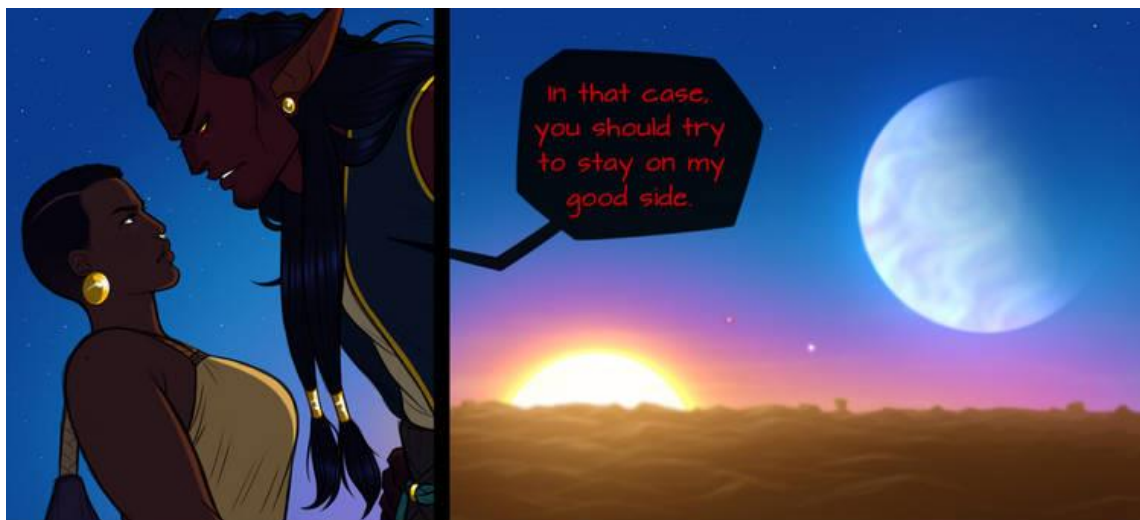
جسد ممنون در آغوش ائوس

"memnon": mark graf: chronologia: 1/8/2015

اتیوپیا که در اینجا هند و شوش هم نام گرفته است، سرزمین یک خورشیدی است که پس از قتل در غرب، در غرب ساکن میشود و در این حالت، همتای نرگال در جهنم است. چون این غرب، بیزانس یا روم بوده، آنجا تبدیل به یک اتیوپیای دیگر میشود و خدای خورشیدیش هم عیسی مسیح از آب درمی آید. از آنجاکه در ورای این غرب، غرب عمیق تری هم هست، روم یونانی هم یک روم فرعی و درواقع «روم شرقی» برآمده از یک روم باستانی تر در دل سرزمینی تلقی میشود که اروپا نام دارد؛ لغتی فنیقی به معنی محل غروب



خورشید. اتیوپیا را سرزمین سیاهان تلقی میکنند و یک دلیل این است که سیاهان بلند قامت ترین هیکل ها را داشتند. فورلانگ این مطلب را به غول های کنعانی و پلستینی که یهودی ها با آنها جنگیدند مرتبط میبیند و پای مصر را هم وسط میکشد چون ازیریس مصری را با حام جد سیاهان تطبیق میکردند. به دلیل این که سیاهان بیشتر در افریقا ساکن بودند نام اتیوپی بر آنجا تثبیت شد ولی فورلانگ، معتقد است آنجا محل انتقال ذهنی افسانه های کوئایی های سیاهپوست کده بوده و عنوان کوشی برای سیاهان افریقایی نیز نامبردار از کوئی های عراق عرب است. فورلانگ مابه ازاهای آنها برای حضور در محل تشکیل روم غربی در ایتالیا را نیز پیدا میکند و مینویسد دیونیسیوس، پلاسگی ها را غول های قدیم آنجا خوانده است. پلاسگی عنوان مردم ماقبل آخایی شبه جزیره ی یونان نیز بود و در آکروپولیس آتن، هنر آنها مورد تشویق و پابرجا بود. مخترع هنرهای آنها لوکایوس پسر پلاسگوس بود که قبیله ی لوکایی روش های او را در رقص و موسیقی دنبال میکردند. آنها زئوس را پان خدای بز مانند میدانستند و او را طرفدار آیین های ارجی معرفی میکردند. فورلانگ میتواند حتی انتقال محل نبرد تروا به اروپا به واسطه ی پلاسگی ها را نیز توضیح دهد. پلاسگی ها در مجتمع های خود برج هایی موسوم به "تور" میساختند که مجتمع ها به نامشان توریس نامیده میشدند و جالب این که یونانی ها نیز در بندری در مصر موسوم به توریس با مصری ها تجارت میکردند. فورلانگ اصطلاح توریس را به تروا مرتبط میکند و میگوید یونانی های فاتح تروا، آخایی های تمدن موکنای بودند که توسط پرسئوس تشکیل شد. پرسئوس زمانی موفق به تشکیل موکنای شد که پیروتیس اولین حکمران آخایی آرگوس را با سر مدوسا به سنگ تبدیل کرد و حکمران آنجا شد. قبل از

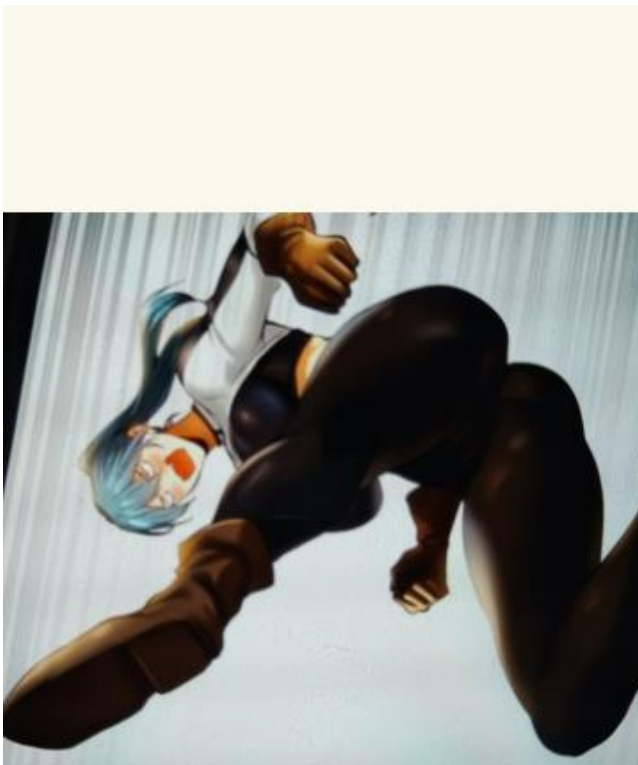


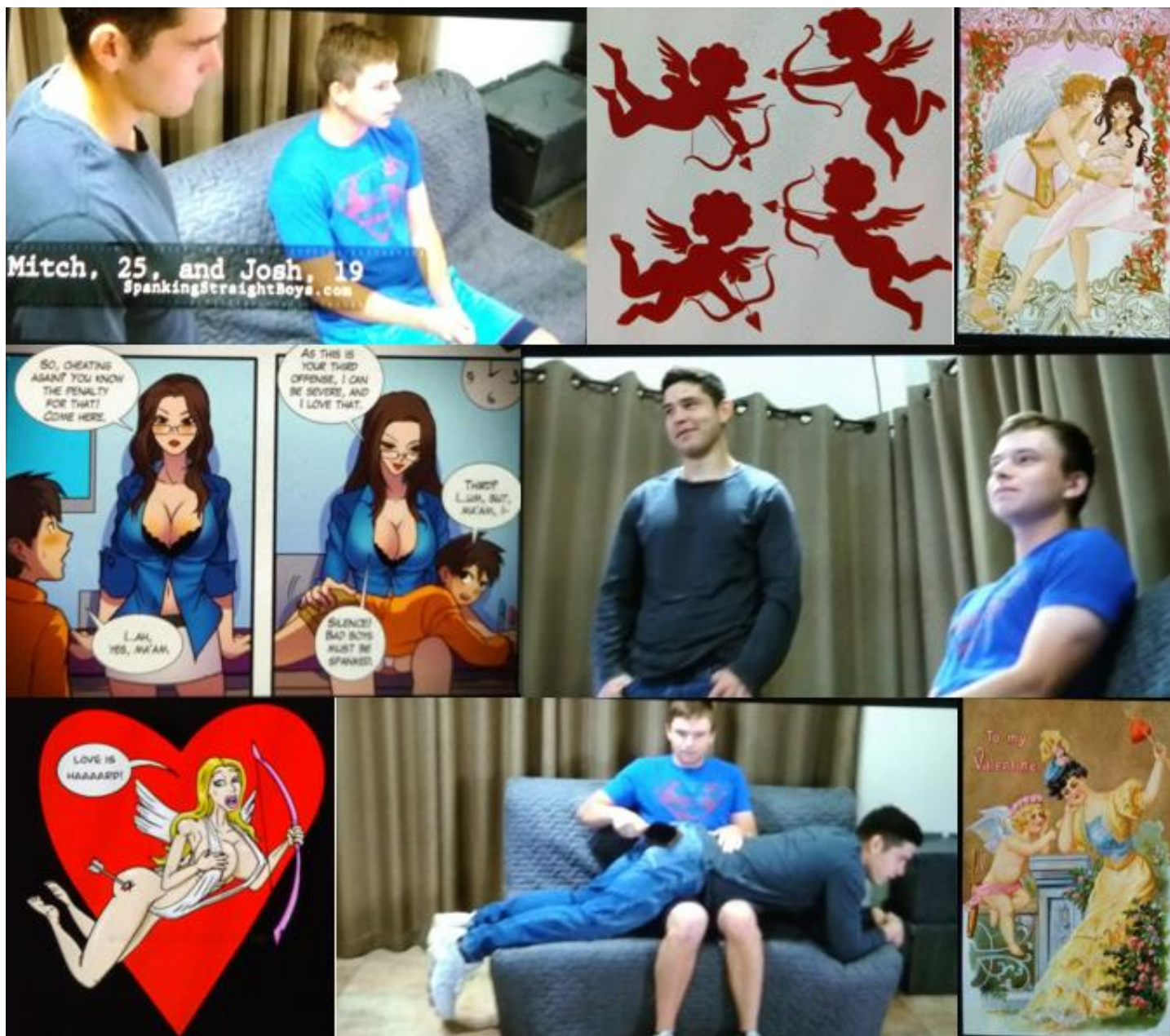


پیروتنیس، آرگوس سرزمین پلاسگی هایی بود که به رهبری هالاک، از پلاسگیا که بعداً آرکادیا نام گرفت، به آنجا آمده بودند. برخی این هالاک را همان اطلس پسر یاپتوس و برادر پرومتئوس دانسته اند. فورلانگ در اینجا یادآوری میکند که پرومته را در قفقاز در بند کرده بودند؛ قفقاز را نیز بعضی اتیوپیا دانسته اند و کوه های شرق دریای خزر نامبردار به قفقاز

شده چون مسکن تاتارهایی بوده که به لحاظ ظاهر فیزیکی و رنگ پوست، شبیه سیاهپوستان بوده اند. پلاسگی ها در آرگوس نیز یک تور ساختند و آنجا به نام آن تیرون نام گرفت، اصطلاحی که میتواند شکل دیگری از تروا باشد. توریس تیرون در محل دروازه ی آن تاسیس شد. این برج، توسط شیرهایی محافظت میشد که تحت کنترل آپولو اژیوس خدای دروازه ها بودند. اما این الهه ی زمین موسوم به "موتا" یا مادر کبیر بود که آپولو را به ریاست دروازه گماشته بود. شیرها در اساطیر کهن، هم جانوران خورشید بوده اند و هم جانوران الهه ی مادر. با این که تیرون پس از آخایی شدن و تبدیل شدن به آرگوس، کلا خراب و از نو ساخته شد، ولی به گفته ی استرابون، توریس آن تا زمان حکومت مقدونی ها پابرجا بود. الهه ی آن با آفرودیت مدل یونانی ونوس تطبیق شد و آپولو اژیوس نیز تبدیل به اروس یا کوپید پسر آفرودیت شد. کوپید به تیراندازی با تیر و کمان معروف بود. هدفگیری با تیر در لاتین، "سین" نامیده میشد که همانم حرف عبری "س" است. این حرف اتفاقا معادل هیروگلیف آکدی تیر است. شکل عبری قدیم سین، از سه حرف "یود" ساخته شده و یود هم حرف اول نام یهوه و هم تلفظ دیگر نام او است. از اینرو تیر نماد تثلیث مسیحی و کوپید معادل عیسی مسیح است.:

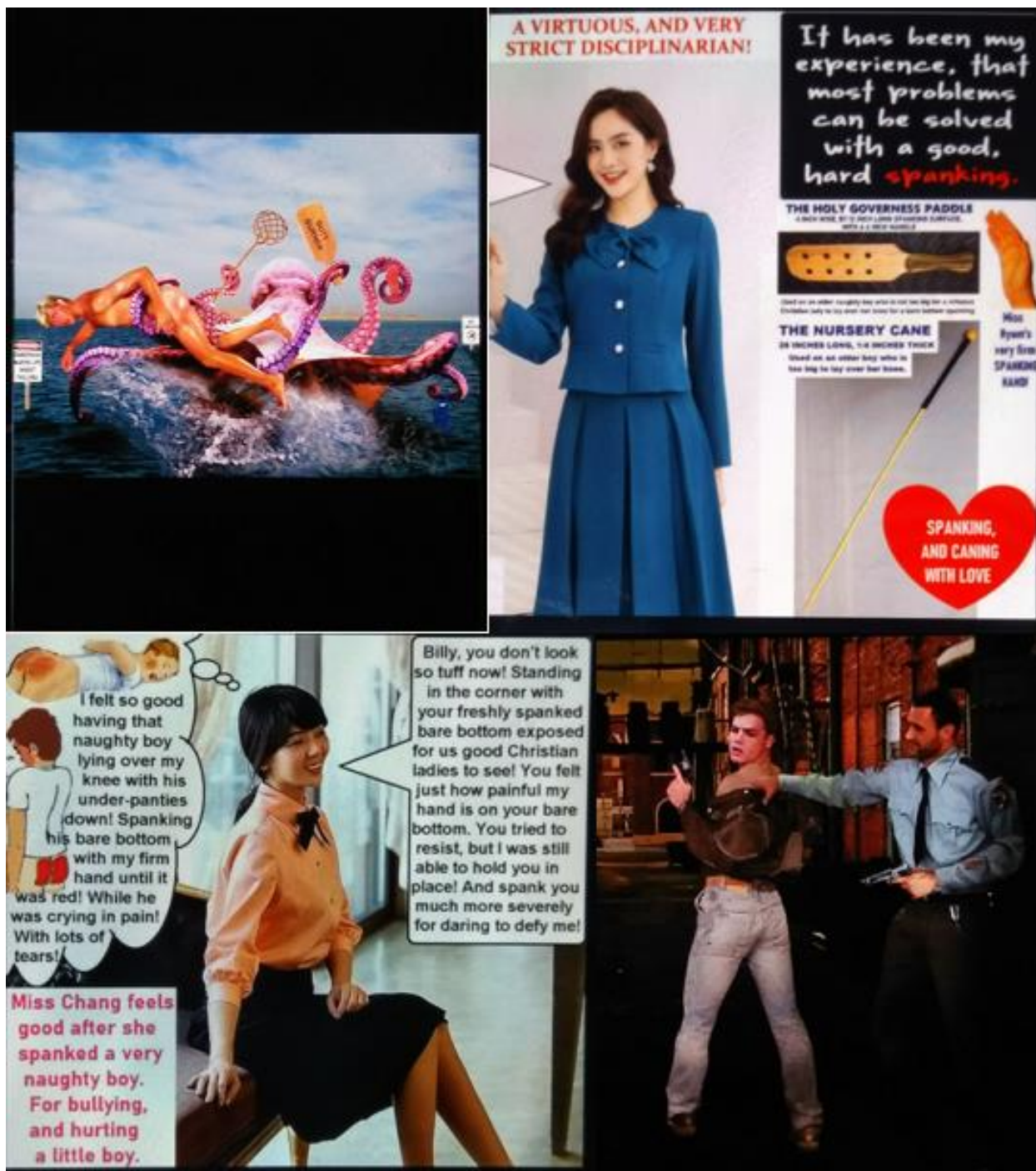




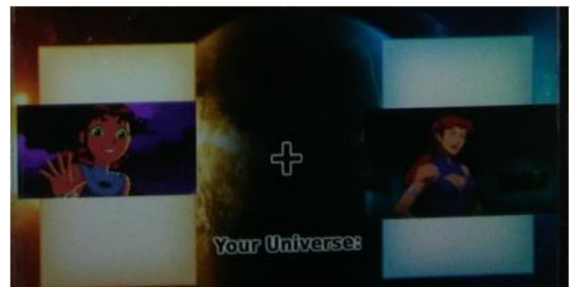
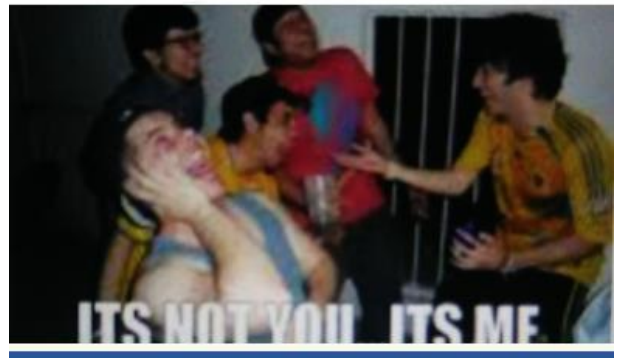


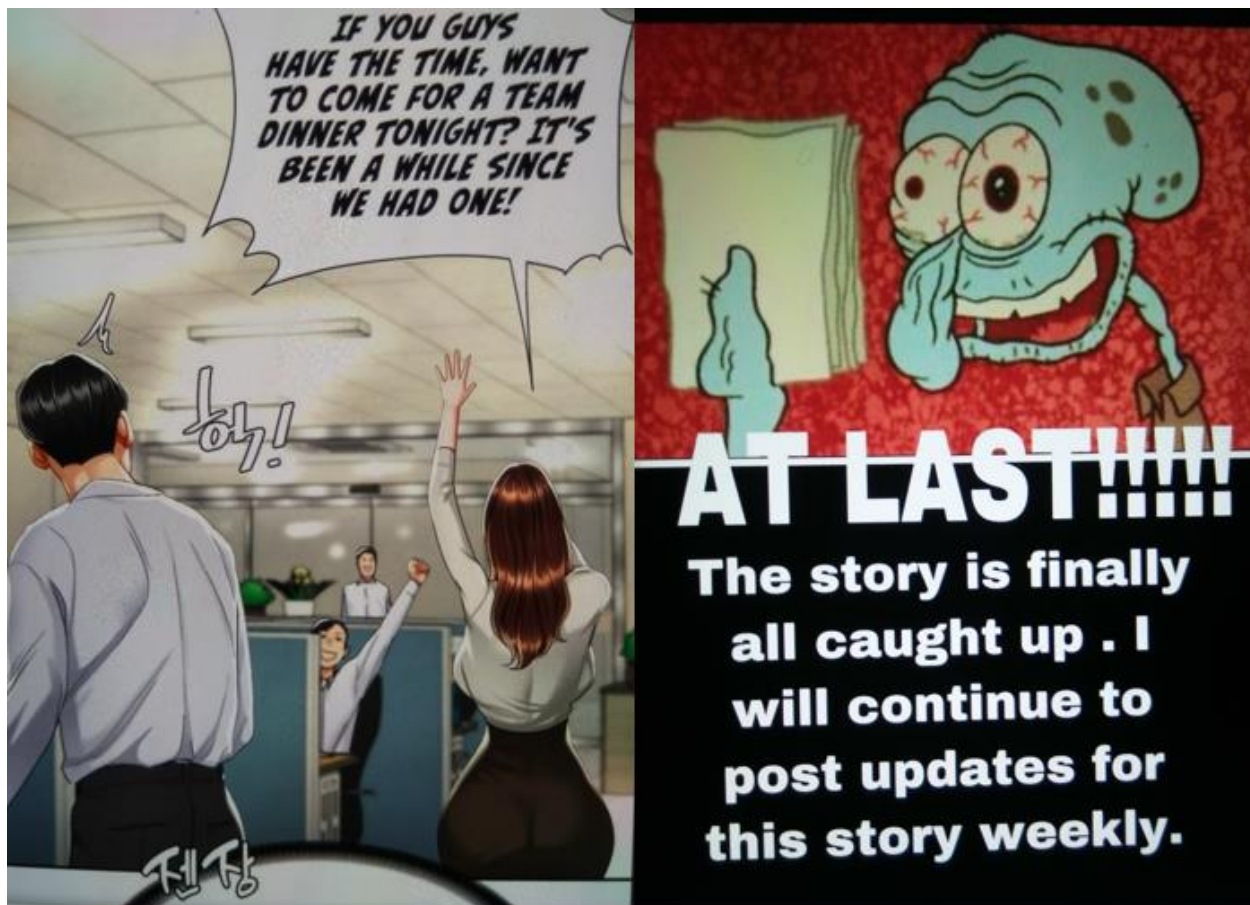
Rivers of life: v2: ibid: p556-560

بنا بر افسانه های یونانی، آفرودیت یا ونوس که مادر کوپید است از دریا برآمده و بنابراین جانشینی برای تهاموت هیولای دریایی است. تشبیه او به آب، تکمیل کننده ی موکلی او بر عشق و دلدادگی است که در عصر ما از هر زمان دیگری افسانه ای تر و به همان میزان مهمتر به نظر میرسد. برنهارد گونتر نسبت عشق و آب را به نسبت تشنگی با سراب نسبت میدهد به این معنی که بیشترین سراب ها را آنها که تشنه اند میبینند و سراب، آب دروغین و توهمی است درست مثل آنهایی که معشوق و معنی دهنده به یک زندگی عاشقانه میپنداریم و به زودی میفهمیم چنین نیستند؛ کی؟ وقتی که خیلی برای عشق تلاش میکنیم و انتظار داریم



آن را وارد زندگی خود کنیم و بر سر این جستجوی آب توهمی در یک بیابان، از سفر به محل عشق حقیقی و خالی از شهوت باز میمانیم؛ گمراهی ای که ما را از دوست داشتن دیگران بدون مقصود جنسی باز میدارد و گونتر از آن به «نیمه ی تاریک کوپید» یاد میکند. گونتر معتقد است تمام مرشدهای دروغین معنویت با دست یافتن به این آموزه ی راستین عرفانی، تلاش میکنند تا با ایجاد داستان های عشقی جنسی جذاب، مردم را به پوچی





مادی و افسردگی برسانند و از یافتن حقیقت زندگی مایوس کنند و یا با فرستادنشان به دنبال سعی بیخود در موفقیت عشقی، از حقیقت جویی باز دارند.:

“parasitic paramous”: Bernhard guenther: veil of reality: 6 september 2018

به همین دلیل است که وسیله ی عاشق کردن برای کوپید تیر است که در اصل یک سلاح کشنده است. اگر ونوس مادر کوپید همانطور که رومیان میگویند یک فاحشه باشد تصویر بعدی او یعنی مریم مقدس، فقط به واسطه ی اخلاقی بودن پسرش مسیح ممکن است پدید بیاید. بنابراین ما یک چهره ی بینابینی از مسیح داریم که خودش خوب است و مادرش بد، و از همه مهمتر این که این چهره علیه حبشیان که همان اتیوپیایی ها هستند قیام میکند. او سیف ابن ذی یزن است و مادرش قمریه ونوس اتیوپیایی که الگوی آمازون ها است.

بنا بر افسانه های یمنی، سیف اراد شاه زحل پرست سودان و اتیوپی، زنی به نام قمریه را به ذی یزن شاه حمیری یمن میدهد. قمریه ذی یزن را مسموم میکند و میکشد و در این هنگام، یمن سامی توسط حبشی های سیاهپوست فتح میشود. اما قمریه از ذی یزن بار گرفته و پسری را متولد میکند که قرار است نفرین نوح درباره ی به بردگی گرفته شدن حامیان توسط سامیان و نابود شدن حکومت حامیان و سیاهان بر جهان را عملی کند. قمریه نوزاد



را به صحرا میبرد و سعی میکند با چاقو او را بکشد. اما به اذن خدا دستش کند میشود و هرچه چاقو میزند نمیتواند زخمی کاری وارد کند و بالاخره خسته میشود و به خواب میرود. نوزاد به جنگل میرود و در آنجا با افتادن برگ هایی شفا بخش بر او زخمش درمان میشود و نخست توسط یک غزال و بعد توسط یک جن ماده بزرگ میشود و بالاخره از دربار دشمنش اراد سر در می آورد. او حلقه ی پادشاه را که در آب افتاده، در شکم ماهی ای پیدا میکند و پس از آن هم یک انجیل نایاب را از پادشاه کوه های قمری در سرچشمه ی نیل میدزدد و در راه فرار از لشکر دشمن به طرزی معجزه آسا با گذشتن از رود از دشمن در امان میماند بطوریکه اشراف شک میکنند که او دشمن آینده ی شاه باشد و برای او مشکل درست میکنند تا این که دانشمند مسلمانی به نام عقیلا سیف ذی یزن را به اسلام فرا میخواند و میگوید خداوند پسر ذی یزن را برای سرکوب حبشیان برگزیده است. پس از آن، سیف در خدمت اسلام که دین ابراهیم و خدایش الله بود درآمد. درواقع سیف نسخه ی دیگر موسی است که در دربار شاهی که در آینده دشمن او میشود رشد میکند و در آینده آن شاه را میکشد و دین جدیدی هم می آورد. در داستان موسی، یهودیان جانشین سامیاند و مصریان



دره ی شکل گرفته توسط آب در الحجر عمان

جانشین حبشیان. فرار سیف از دشمن از طریق رودخانه روایت دیگر فرار موسی از مصریان است که باز اینجا هم با سیاهان جانشین شده اند. اسکندر هم جایی در داستان با فرار از رودخانه ای از لشکر پارس که در رود غرق شدند نجات یافت. در یکی از جنگ های سرنوشت ساز سیف ذی یزن با حبشیان، رهبر آنها میمون نام دارد که مارک گراف، آن را شکل دیگر ممنون می شمرد. در این جنگ، میمون و دو سردار مهم دیگر حبشی اسلام می آورند و به خدمت سیف ذی یزن در می آیند که در حکم تغییر ملت ممنون از اتیوپیایی به یونانی است. سیف با یوسف هم قابل مقایسه است آنگاه که با مادر روسپیش قمریه بی این که بداند او کیست روبرو میشود و در مقابل شهوت زن از خود مقاومت نشان میدهد. سیف همچنین همان سلیمان شاه یهودیان است که حلقه ی قدرت خودش را در شکم یک ماهی در آب می یابد. یک ارتباط دیگر او با سلیمان در این است که سلیمان، دیو سیاهی را که خطر بزرگی برایش بود شکست داد ولی چون پیشگویی شد که این دیو برای زمان سیف باید زنده بماند او را باقی نگه داشت و در کوزه ای زندانی کرد. این جن پلید در زمان سیف به سبب عشق به خواهر سیف به او کمک کرد و وقتی دیگر نیازی به او نبود سیف با زدن شمشیری به دیو، او را به دود تبدیل کرد. اتفاقا اراد هم عاشق خواهر سیف بود و ظاهرا دیو و اراد دو روایت از یک شخصیتند. یک شخصیت بینابین دیگر آنها بت بزرگ شهر نات جادوگر در مصر است که سیف آن را به کمک عقیلا فتح کرد. از دروازه ی این شهر، دو مجسمه ی شیر حفاظت میکردند که نات آنها را با جادو جان بخشیده بود. اما عقیلا مشتی شن به سمت آنها پرتاب کرد و ارواح اسیر شده درون مجسمه ها آنها را ترک کردند، شیرها به دو مجسمه ی سنگی شیر تبدیل شدند و بیجان بر زمین افتادند. دیگر کاندیدای



Balad Sayt, Oman



Al Hajar Mountains



الحجر: عمان

گسترش اسلام در جهان یعنی محمد مکه هم در جنگ بدر، با پرتاب مثنی شن به سمت دشمن، آنها را به شکست خوردن طلسم میکند. سنگ شدن شیرها نیز یادآور سنگ شدن دشمنان با نگاه سر بریده ی مدوسا توسط پرسئوس دیگر نسخه ی موسی است. در شهر، عقیلا با پرتاب سنگی به پیشانی مجسمه ی عظیم، روحی را که درون آن بود فراری داد و در نتیجه جادوی شهر از بین رفت و باغ باشکوه نات که مارک گراف آن را نسخه ی دیگر باغ بهشت میشمرد خزان گرفت. این هم یادآور قتل جالوت غول به دست داود یهودی است وقتی که داود سنگی به سر جالوت زد. این در تاریخ طبری هم انعکاسی دارد. در آنجا دشمنان حبشی سیف، نه جادوگران و بت پرستان و آتش پرستان بلکه مسیحیانند. شاهشان مسروق نام دارد و سیف برای جنگ با آنها از شاهان ساسانی عراق کمک میگیرد. رهبر لشکر ساسانی، پیرمردی به نام وهرز دیلمی است که مسروق را با پرتاب تیری به پیشانی او میکشد و درواقع وهرز جای عقیلا را گرفته است:

“SEIF SON OF MALIK ZU YAZAN”: MARK GRAF: CHRONOLOGIA: 15/8/2015

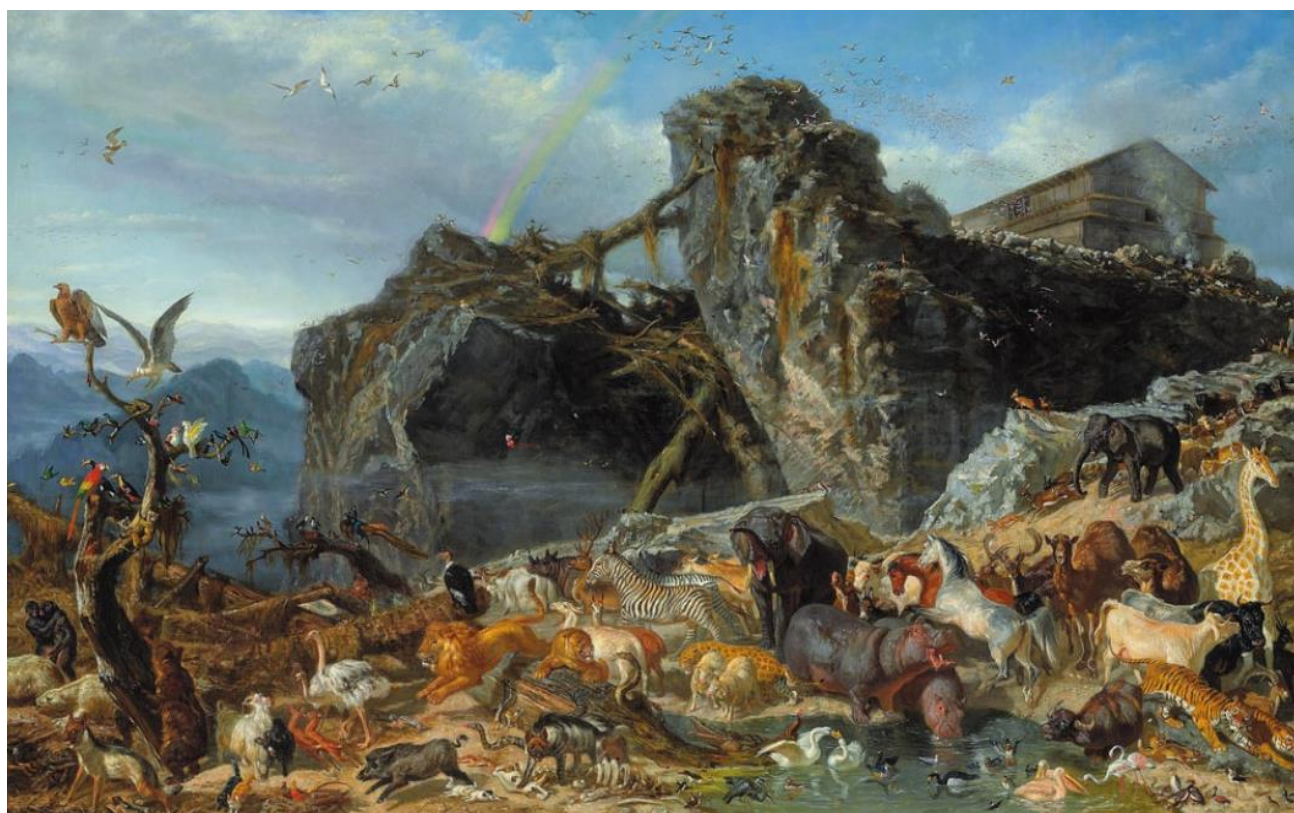
به نظر میرسد حمیری ها همان آموری ها فاتحان سامی بین النهرین عراق باشند که سرزمین سیاهپوست نشین کوئا چکیده ی گذشته ی کوشی آن بود. اما محل حمیری ها به یمن منتقل شده که به دلیل همسایگی با افریقا جمعیت سیاهپوست زیادی داشته است. هرچند هنوز برای پیروزی بر حبشیان از حکمرانان بین النهرین کمک میگیرند که در زمانبندی تاریخ طبری برای سیف ذی یزن، در زمان او ساسانیان بوده اند. این که رهبر قوای ورود یافته یک دیلمی کوهنشین جنگجو است و نام وهرز یا گراز حیوان خدای جنگ را بر خود

دارد به سبب ارتباط انتقام الهی به دست سیف ولی به پیشگویی نوح است که کشتیش بر کوه فرود آمده بود.

در نزد کلدانی ها محل نزول کشتی آتراهاسیس یا نوح کلدانی، کوه های نهریه (نائیری) در مرز عراق و ترکیه بوده است. اما آتراهاسیس به دلیل عمر جاودانه علاوه بر نوح با خضر هم مرتبط بود و باغ سرسبز باستان، بهشت خضر برکت بخش عامل سرسبزی است که بازسازی شده ی باغ شمش یا خورشید است. در این حالت، نام شمش تلفظ دیگر نام تموز به نظر میرسد و در عین حال، برخاستن نام سمسون پهلوان از شمش نشان میدهد که او میتواند چهره ی یک جنگجو را نیز به خود بگیرد. "ديلم" سرزمین شمش که نامجایش به معنی منطقه ی پر آب است، با این که نخست با نواحی اطراف شط العرب تطبیق می شده ولی به سبب باقی ماندن جنگل های منطقه ی گیلان در کوه های مجاورت دریا در شمال ایران، به آنجا نیز انتقال ذهنی یافته است. گیلگمش برای ملاقات با اتراهاسیس به منطقه ی آب های مرگ و سیاهی در آخر دنیا سفر کرده بود و ظاهرا نام گیلگمش مبنای نام گرفتن دریای خزر به دریای گغام (گیلگمش) است. اما دریای سیاه نیز به خاطر نامش گزینه ی خوبی است و میتوان سرزمین های سکاها در ورای آن را قلمرو خدایان به حساب آورد.:

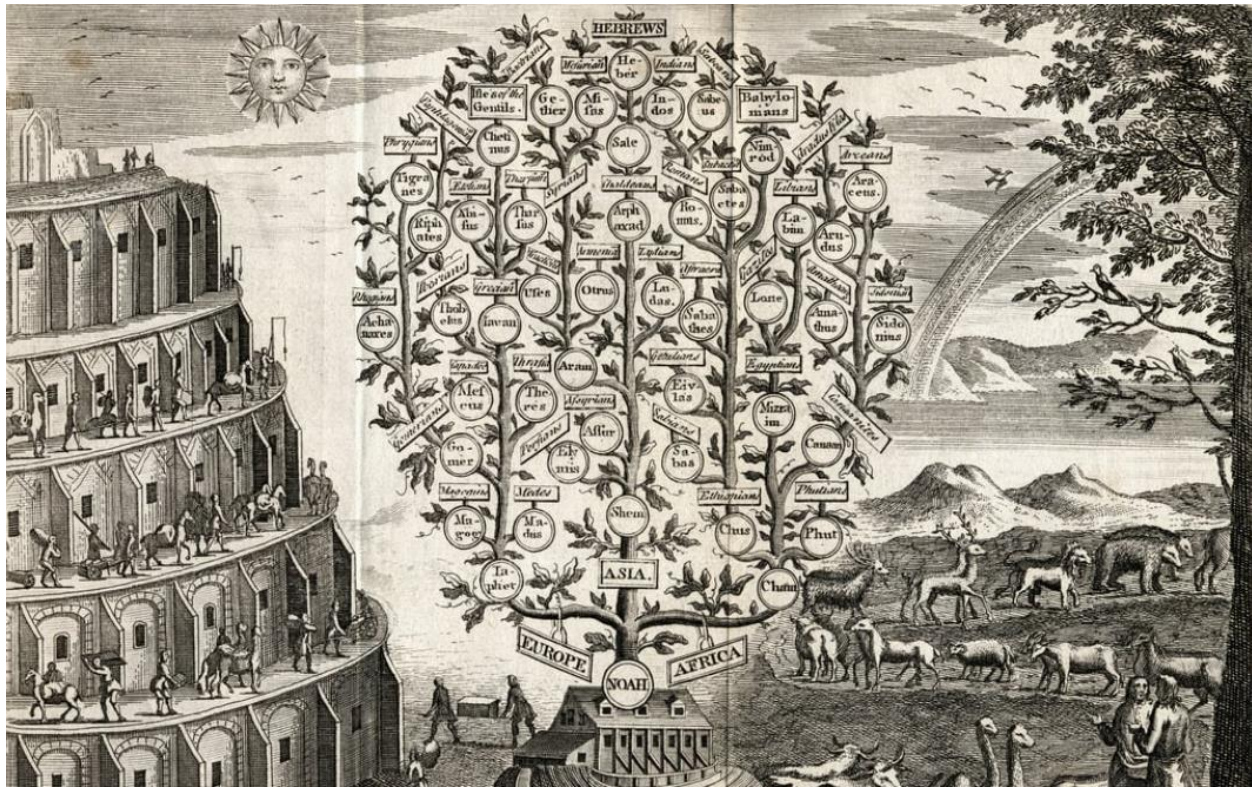
"WHERE ARE DILMUNS?": ARTHUR ROBIN: ALLEMPIES.COM

اگر وهرز دیلمی بعد از تغییر شکل یک پیامبر به یک جنگجو کنار سیف اسلام گستر قرار



- > Joaquim oe Joaquim Ramirez
- > Interior of Noahs Ark, 1857





The manner how earth was peopled by noah and his descendants after the flood: universal magazine: London: 1749

گرفته، طبیعی است که دنباله روان اروپا پیش مغول های ترسناکی باشند که تنها نشانه ی تقدسشان این است که شکست ناپذیرند. چنین جابجایی حیرت انگیزی تنها با شناسایی موتیف های متغیر مذهب تموز به عنوان خدای فصلی قابل شناساییند آنگاه که همچون خورشید طلوع و غروب میکند. تموز به دلیل اشتباهاتش از دیو خزان که درواقع فرم تباه شده ی خود او است شکست خورد و به دوزخ افتاد ولی با به دست آوردن تجربه و نبرد با دیو، دوباره بیرون آمد و بهشت خود را ساخت. بنابراین او همزمان دانشمند و جنگجو است و بستگی به خودتان دارد که حکایات تمثیلی او را از بعد عرفانی برجسته کنید یا از بعد حماسی. ظاهراً ضرورت مهمی وجود داشته که در سپیده دم تاریخ به هر دو این موقعیت ها همزمان توجه شود. به نظر جان کورتیس فرانکلین، آن هنگامی بوده که سلسله ای از فرمانروایان بین النهرین بر جبیل در سواحل فنیقیه سلطه ی سیاسی یافتند و تصمیم گرفتند آنجا را به مقصود گسترش تجارت دریایی معمور کنند. حاکم محلی مامور این کار، به نام «عبد هادی»، خدای طوفان موسوم به «هادو» را که خدای مورد اطاعت مردم جبیل بود و نام خود حاکم هم از او می آمد، با دامو که همان تاموس یا تموز است تطبیق نمود و سعی کرد تا تموز را که یک خدای جوان هنرپرور بود به هادوی وحشتناک که مردم از سر ترس او را میپرستیدند نزدیک کند. این هادو درواقع همان چنارو خدای طوفان آلاشیه در قبرس



فرم دیگر بعل اوگاریت یعنی سرزمین کنعانی ای بود که فرهنگ آلاشیه تحت تاثیر آن بود. این بعل چیزی به جز یهوه ی بد اخلاق یهود نیست. حتی نام آدونیس که یونانیان برای تموز جبیل ضبط کرده اند همان "آدونای" از عناوین توراتی یهوه است. آدونیس در اینجا معشوق آفرودیت یا ونوس تلقی میشد. رود کنار جبیل را به نامش آدونیس نام نهاده بودند که امروزه نهر ابراهیم نام دارد. این رودخانه هر ساله به سبب خاک سرخی که می آورد سرخ رنگ میشود و در این وضعیت، به خون آدونیس تشبیه میشود که توسط گراز ی کشته شد. سرمنشا رودخانه از افقا است که در آنجا معبدی برای بعلات جبیل که با آفرودیت تطبیق شده به پا کرده اند. این معبد بعدا تبدیل به کلیسا شد و مقبره ی "سیده افقا" نامیده شد. سیده افقا زنی بود که پس از مرگ شوهرش برای شادی روح او کارهای نیکوکارانه کرده بود و در اینجا دقیقا تصویری از ونوس بعد از تغییر شخصیتش از فاحشه به زن درستکار را نشان میدهد. توجه او به روح شوهرش یادآور سوگواری آفرودیت برای آدونیس است. معبد آفرودیت را به روایت لوسیان در "دی سیریا"، کیناریس شاه جبیل بنا نهاده بود که روشن است همان چنارو خدای الاشیه است. لوسیان میگوید او به روایتی پدر آفرودیت بود و به روایتی، آفرودیت هم مادر آدونیس بود. در روایت یونانی این روایت به این شکل تغییر پیدا کرده که آدونیس حاصل زنا ی تیاس با دخترش میرها بود و آفرودیت فقط آدونیس را بزرگ کرده بود. باز به روایتی دیگر، تیاس پدر کینیراس بوده است. هم کینیراس و هم تیاس شاهانی فلوت نواز بودند که آنها را به داود شاه یهودی و سرمنشا اشرافیت یهود نزدیک میکند.



Venus and Adonis



by **Pierre Brebienne**



Venus Mourning Adonis Painting

Peter Paul Rubens

در روایتی دیگر، کینیراس را شاه بیبلوس (جبیل) خوانده اند که بر قبرس هجوم آورد و در آنجا یک حکومت فنیقی به وجود آورد و به روایت دیگر، این کار را شاهی به نام کوثر انجام داد. این نام مشخصا باید مترادف خوسور فرم فنیقی هفستوس در گزارش سانخونیاتون باشد. سانخونیاتون که مبنای تاریخ عتیق یهود نیز خوانده شده است، مکمل تاریخ نوشته شده توسط تائوتس به شمار میرود: دانشمندی فنیقی که مبدع تمدن مصر شد و در آنجا تحت عناوین توث و تحوت خدای دانش پرستش گرید. نام های فوق فرم های دیگر تیاس و خود تیاس معوج شده ی تموز است. تیاس همچنین قابل مقایسه با تنوس، دئوس و زئوس است. اما ارتباط اینها با قبرس را متنی سوری که در صومعه ی سنت ماریا در وادی النطرون مصر نگهداری شده است روشن میکند. در این متن آمده که "کوثر" فرمانروای فنیقی قبرس، همسری به نام بلتی داشته که با آرس (مارس) جنگجو در رابطه ی عشقی بوده است. سپس این بلتی عاشق تموز شکارچی در جنگل های جبیل شد و با او عشق ورزی کرد. کوثر از خشم به جبیل آمد و تموز را کشت. بلتی از غصه ی تموز، هرگز فنیقیه را ترک نگفت و آنجا ماند تا این که در افقا درگذشت و در آنجا دفن گردید. این داستان قابل مقایسه با روایت دیگری است که در آن، هفستوس شوهر آفرودیت و حاکم قبرس، برای

انتقام عشقی، آدونیس را در بیلوس میکشد. پس کوثر قطعا همان کوثر و خوسور و بنابراین هفستوس است و هفستوس تقریبا به سبب صنعتگری و فن سازندگی، فرمی از خالق است. نام کوثر از ریشه ی کثیر به معنی بسیار است چون چیزهای زیادی در اطراف ما وجود دارند که همه ناشی از خلقت پروردگارند. پس اگر الهه خود، دختر کیناریس باشد میتواند از آنرو باشد که نیمه ی مادینه ی خداوند نیز حاصل خلقت او است. از اینرو همسر هفستوس را دیونه نیز نامیده اند درحالیکه دیونه فرم مادینه ی زئوس نیز هست. همچنین







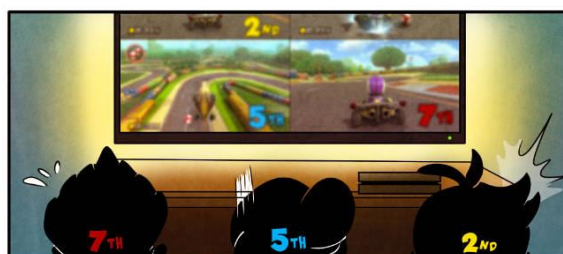
آدونیس و ونوس اثر نیکولاس برنارد لیبسی

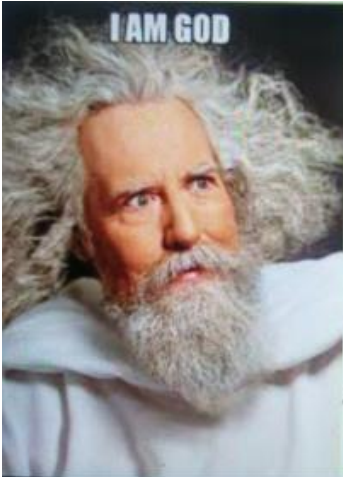
یکی از نام های آفرودیت، کوثریه است. به دلیل این نام، برخی او را به جزیره ای به نام کیتیرا نسبت داده اند که احتمالاً باز باید لقب قبرس باشد بخصوص از آن رو که نام کپیروس یا قبرس، از "کبری" لقب دیگر آفرودیت می آید..

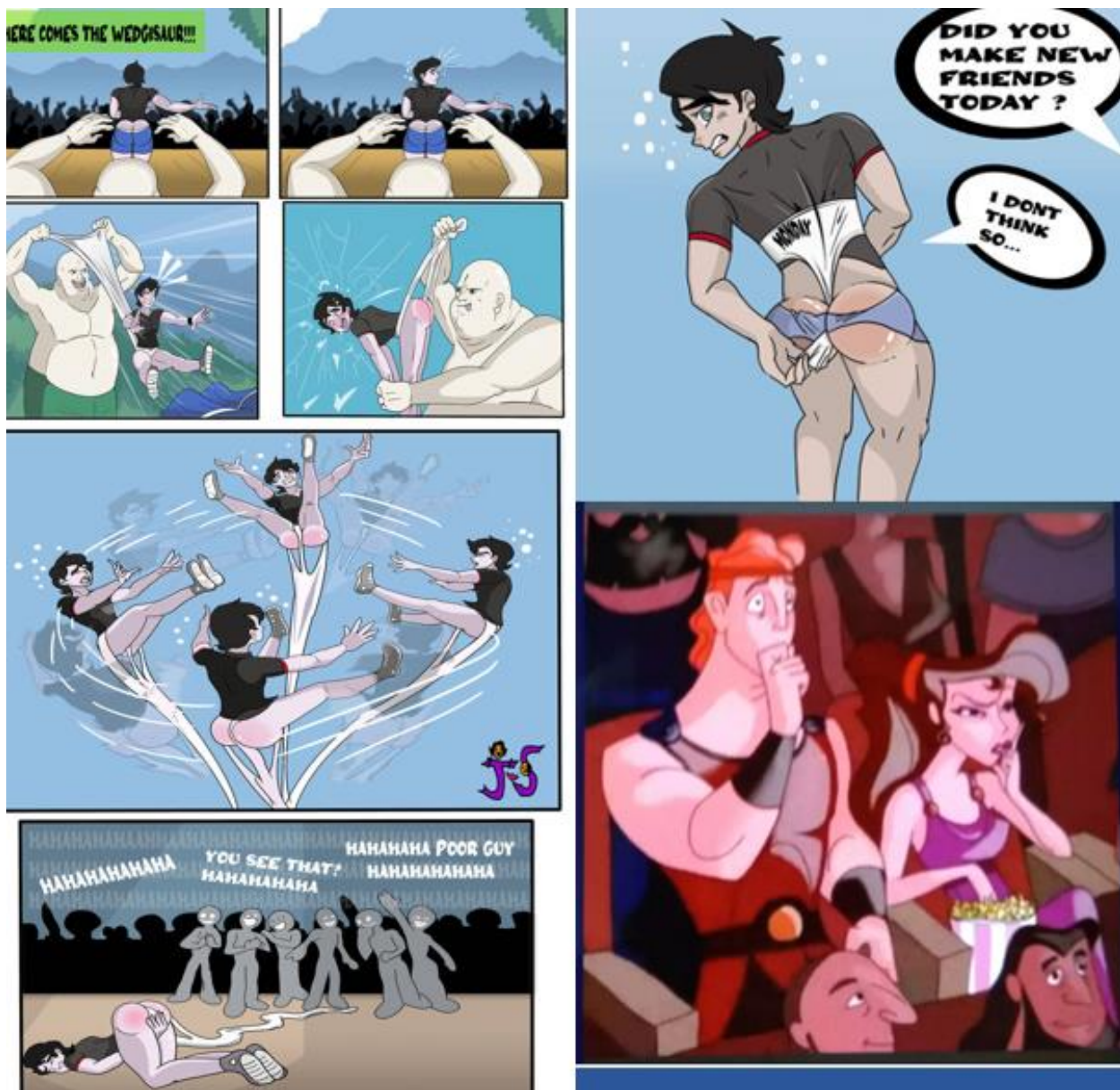
"kinyras, the divine lyre": john Curtis franklyn: Hellenic studies center of Washington dc: 2016: chap19

ظاهراً برای این که هادو خدای عبد هادی، تبدیل به تموز بابلی شود، باید اول در جهان مادی و ثروت هایش تجلی کند تا مردم از بابت احساس تنعم و سرشاری، به محبت و مردم دوستی جلب شوند و دست از خشونت و جنگ که دستور چنارو یا یهوه است بکشند. از این روی است که تياس (تموز اول) در هیبت هفستوس وارد وجود کوثریه (آفرودیت) میشود تا تبدیل به آدونیس (تموز دوم) شود و آنگاه آدونیس مانند سیف ابن ذی یزن در افسانه ی سقوط حبشیان، مکورد علاقه ی مادرش قرار بگیرد. این مادر یعنی آفرودیت کوثری و قمریه ی حبشی پیش از این که تحت تاثیر شخصیت پسرش —عیسی مسیح بعدی— تبدیل به "سیده افقا" و مریم مقدس شود، باید اول تصویر بسیار فاسدی داشته باشد که منعکس کننده ی جهان مادی و وجود پلشت و پر سوء ظن آن از دید خاخام های یهود است. سامیان که سیف ابن ذی یزن وظیفه دارد پیشگویی نوح درباره ی سیطره ی آنان بر حامیان را عملی کند در نزد یهودیان به بنی اسرائیل و جدشان اسحاق فرو کاسته اند چون فقط آنها بوده اند که از آمیزش سامیان با نژادهای پست حامی و یافتی خود داری کرده اند. ازاینرو مصر که یهودیت بر آن فرود می آید کنایه از همه ی جهان است.

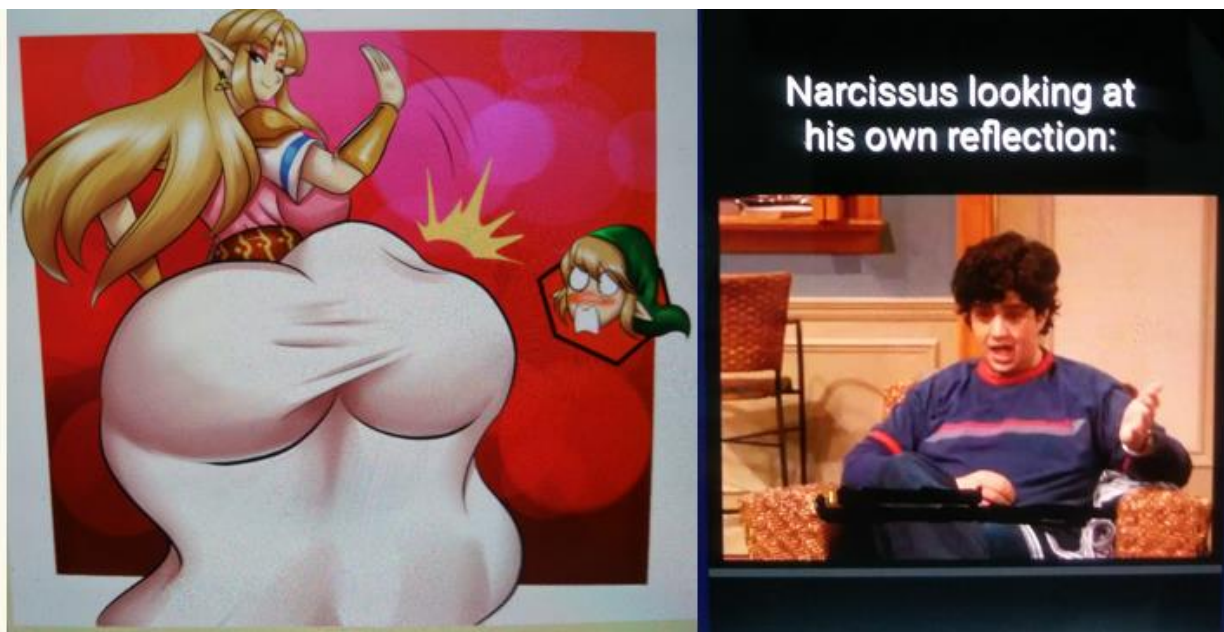
این در سوال خاخام یوخانان از خاخام اشلاق درباره ی شموت 12 : 12 روشن میشود که در آن، هاشم (یهوه) میگوید: «من از سرزمین مصر خواهم گذشت نه یک فرشته». خاخام اشلاق در پاسخ میگوید هاشم خیلی به مصری ها عطوفت به خرج داد که در زمان موسی، فقط فرزندان اول آنها را قربانی کرد وگرنه آنها از انسانیت ساقطند و «گوشت آنها مانند گوشت الاغ است» چون آنها فرزندان حام هستند و حام مخترع لواط است. معمولاً وقتی یهودیان اصطلاح همجنسبازی را به کار میبرند منظورشان فقط لواط به مفهوم دخول آلت جنسی در جنس موافق است و نه ملاعبه. هرچند سایر رفتارهای جنسی بین مرد و مرد، یا زن و زن نکوهش نشده اند اما تایید هم نشده اند ولی باز این قابل توجه است چون نوازش کردن یا بوسیدن جنس مخالف نا محرم، جرم محسوب میشود و مستوجب عقوبت است. اما لواط چه با مرد بالغ و چه کودک، و چه با رضایت یا بی رضایت طرف مقابل، عقوبت دارد ولی فقط برای یهود ممنوع است. چون بنی اسرائیل، سامی خالصند و بقیه ی نوحی ها به سبب آمیختن با حامیان، از چشم خدا افتاده اند و رسالتی ندارند. همانطور که در برشیت (26 : 9) آمده است: «متبارک باد هاشم، خدای سام». یهودیان حتی انتقام همجنسبازی مردان قدیم را از همسران خود میگرفتند و این میراث یهودیانی است که به تناسخ اعتقاد داشته اند. علت این است که مردان یهودی مثل همه ی مردان دیگر دنیا دوست داشتند پسر داشته باشند ولی برخلاف بقیه محروم شدن از پسر را قضا و قدر الهی نمیخواندند و تقصیر







همجنسبازهای مرده می انداختند. آنها معتقد بودند روح مرد همجنسگرا پس از مرگ گاهی در زن تناسخ می یابد و در این هنگام، چون او مرد است و روح زنانه برای زاینده‌گی ندارد زن نازا میشود. احتمال دیگر آن است که زنی مرده در جسم آن زن «عیبور» کند. از دید یهودی ها ارواح زن ها پس از مرگشان تناسخ ندارد ولی گاهی به طور موقت در بدن انسانی دیگر «عیبور» میشود. اگر روح زنی در بدن زنی که روح مرد همجنسگرا در آن است عیبور کند میتواند اثری از خود بگذارد که سبب تولید فرزند شود اما چون اینجا روح مرد همجنسگرا فاقد نیروی مردانگی است فقط روح زن اثر میگذارد و بچه دتر میشود. بنابراین اگر زنی نازا باشد یا فقط دختر به دنیا بیاورد شوم است و مستوجب سرزنش و توهین؛ و شوهرش وظیفه دارد برود و همسر دیگری بگیرد تا از او پسر به دنیا بیاورد.:



“advanced reincarnation class 27”: shabtai teacher: yeshshem.com

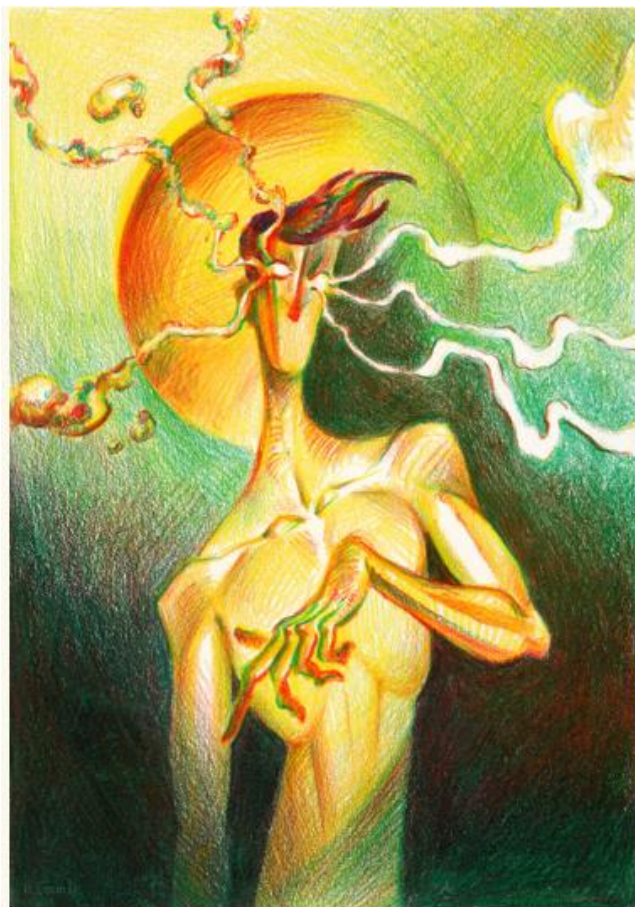
پس جهان مادی در هیبت تهاмот یا آفرودیت هم نمیتواند زاینده ی مسیح باشد مگر این که روح زنی آسمانی تر موقتا آن را تحت تاثیر خود قرار داده باشد که میتواند نسخه ی اصلی تر آفرودیت باشد که اکنون از او مجزا شده و بعدا به شکل مریم مقدس شخصیت سازی شده است. قدر مسلم این که هفستوس خدای قبل از آفرودیت نیست بلکه خدای درون او و جلوه گر یهوه در جهان مادی است. این که فرم قبلی چه بوده را فرانکلین به همرده سازی معمول کینیراس با آپولو خدای خورشید نسبت میدهد و این که یونانی های ترکیه ی جنوبی، کینیراس را نوازنده ای میدانستند که با آفرودیت در ارتباط است. این به انتقال فرهنگ اوگاریت به غزو و طنا -کیلیکیه ی بعدی- در ترکیه مربوط میشود که حتی گاهی مثل قبرس، آلاشیه نام میگرفت. در آنجا "چنارو" نیز تحت عنوان "کنر" پرستش میشد. در تاماسوس، آپولو را "آلاسیوناس" یعنی آلاشیه ای مینامیدند. در ترکیه ی جنوبی، آفرودیت برابر با "عترتو حوری" فرمی از "اشاره" نسخه ی سوری عیشتاروت بین النهرینی بود. با این حال، در کنار عترتو حوری، یک فرم قدیمی تر آموری از عیشتار موسوم به "عترتو شادی" نیز گرامی داشته میشد. آپولوی همگام با اشاره نیز همان نرگال خدای دوزخ و فرستنده ی جنگ و بلایا بود که در اوگاریت بیشتر به رشف نامبردار بود. طاعون سازی آپولو همپایه ی طاعون سازی نرگال است که به مانند آپولو معادل خورشید است. بنابراین کوثر فنیقی تقریبا معادل نرگال بین النهرینی یعنی خورشید هبوط کرده به دوزخ است و روایات درباره ی نسبت کینیراس با آهنگری و صنعت، نشانه ی هم هویتی او با کوثر است. قبل از این مرحله، یک تموز جوان در هیبت آپولوی زیبا قرار میگرفت که آدونیس جوان و زیبا، نسخه ی جدید ولی بازگردنده به اصل آن است. بدین ترتیب، کینیراس، داود و

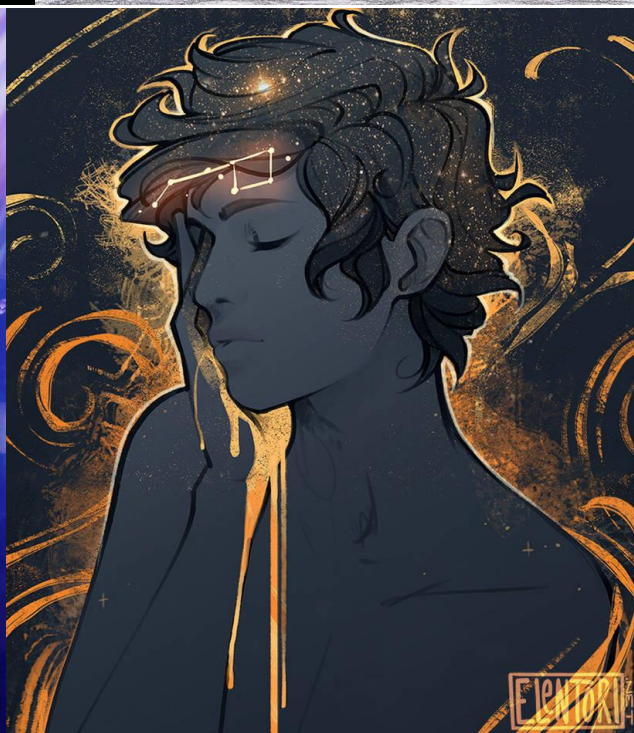
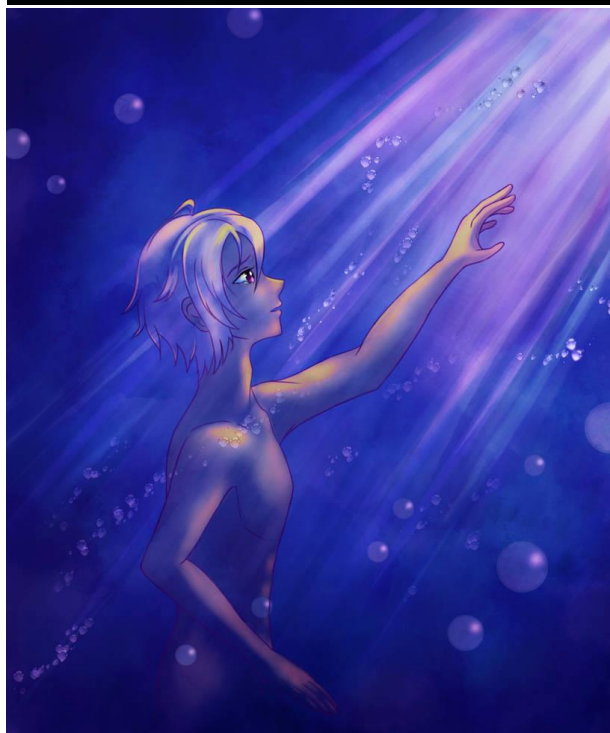
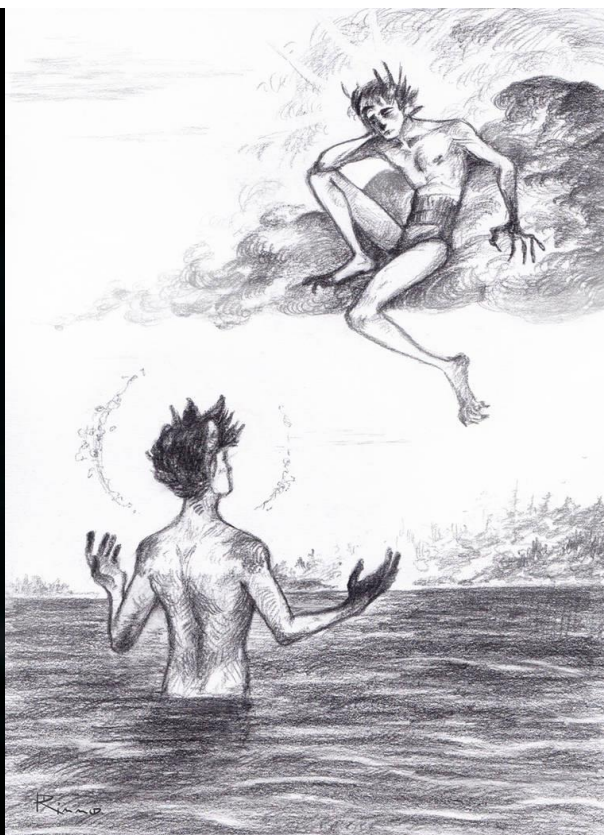


سليمان نيز فرم هاى جوان، زيبا و خوش آوازي براى خود پيدا ميکنند:

“kinyras, the divine lyre”: chap15

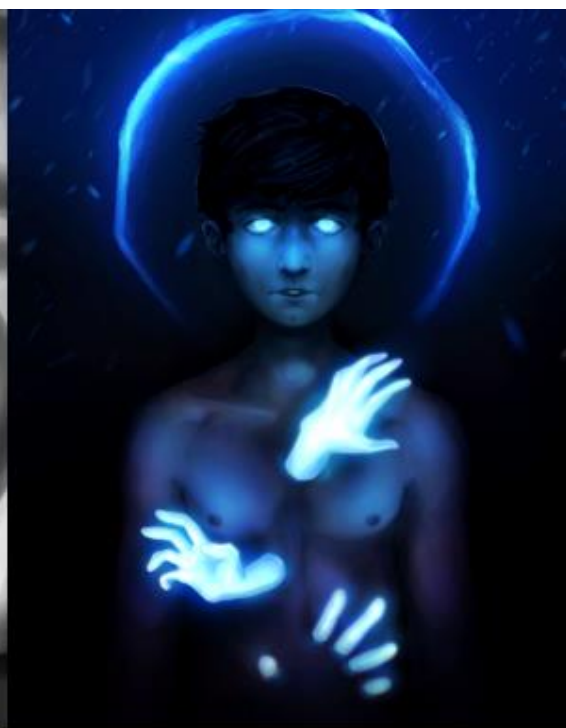
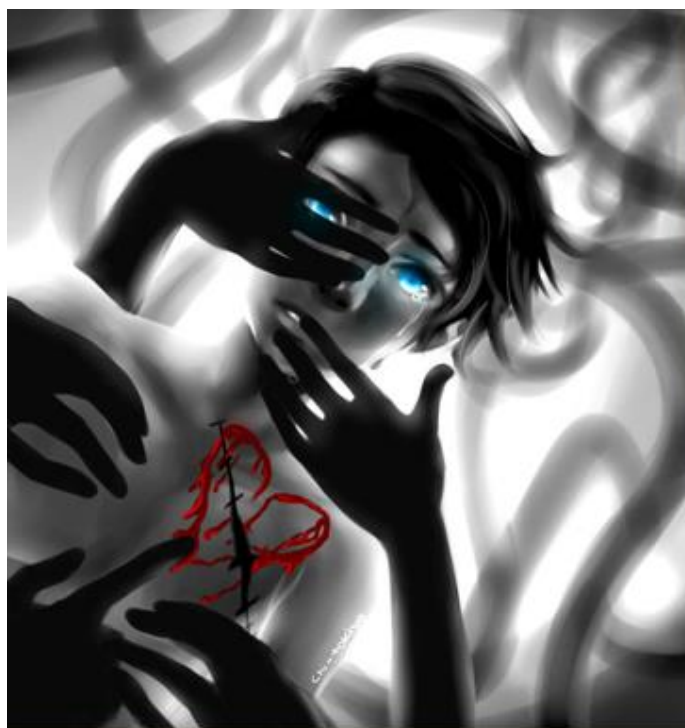
روشن است که از اين نقطه نظر، يهوه ي هفستوس شده، تموز يا آپولوى قبلى است که به





جرم همجنسبازی در تن یک زن که الهه ی جهان است تناسخ یافته و تولد دوباره ی او به یک معجزه شبیه است. چنین معجزه ای هم فقط وقتی ممکن است که نیروی بزرگتری اراده

کرده باشد تولد دوباره ی او برای این دنیا لازم است. مشکل این است که اگر شما به نیرویی والاتر از یهوه اعتقاد نداشته باشید این معجزه را نمیپذیرید و یهوه برای شما در جهان مادی مجسد میماند و مذهب شما تبدیل به مادیگرایی تا حد پولپرستی میشود. تنها دلیل این که شما هنر را فراموش نمیکنید و پشت گوش نمی اندازید این است که راه مناسبی برای جنگ بدون خرج کردن پول زیاد برای تخریب ها و بازسازی های فیزیکی است اما هنر







آپولو در خدمت فرم زیرین او نرگال خدای جنگ و کشتار و تخریب و جهنمی کردن است.

موضع خاص تاریخ اسلام در ایران و دیگر کشورها حذف گذشته ی مزبور در اتحاد ممالک است که هدف آن فقط و فقط موضع حال است و کوچکترین ارزشی برای گذشته ی واقعی قائل است چون تاریخ بر «حکایت» استوار است. هانری کوربن در اینباره مینویسد: «در کلمه ی عربی "حکایت" ابهامی وجود دارد که همزمان دلالت ضمنی بر روایت، شرح و تاریخ دارد و تقلید چنانکه گویی میخواهد به ما بفهماند که هنر یا سبک راوی یا مورخ، اساسا از محاکات است... به عنوان مثال گفته میشود که صفوف زائران به دور معبد کعبه در مکه حکایتی است از صفوف فرشتگان در آسمان به دور معبد ملکوتی. بنابراین حکایت، تقلید، تکرار و به طور قطع یک تاریخ است، اما تاریخی ذاتا تصویری یا رمزی. همین کیفیت رمزی تاریخ است که به معنای دقیق کلمه صورتی نامعمول به ساختار عادی وقایع بیرونی میدهد و این دومی زین پس به مقتضیات بالاتری وابسته است درست مانند مثال بالا

که در آن، حکایت، قاعده‌ی دستوری معمول را به تعلیق درآورد. از این نقطه به بعد، نمیتوان از "معنا"ی این تاریخ و به طور کلی "معنای کل تاریخ" برای فرهنگ سنتی

پرسش نکرد.» (در باب روش هرمنوتیک روحانی تطبیقی: هانری کوربن: ترجمه‌ی میترا سرحدی و علیرضا سمنانی: اطلاعات حکمت و معرفت: شماره‌ی 166: بهار 1402: ص32)

بیایید از این پس هر وقت تاریخ تهوع آور اسلام و ایران را تکرار میکنیم تا به خاطرش به اسلامی که بخشی از وجودمان است توهین کنیم و مادیگرایی مخرب خود را توجیه کنیم، یک ذره به حال بدی که از فهمش به دست آورده ایم تمرکز کنیم چون اگر به حکایت بودن آن اقرار داشته باشیم، پذیرفته ایم که نتیجه‌ای که این تاریخ دروغین میدهد، توسط ما که خود مردم باشیم بیرونی میشود. آن وقت میتوانیم از خودمان بپرسیم چرا هنر در کشور ما چه از سوی حکومت شرعی صادر شود و چه از سوی مخالفان بی‌خدای حکومت، همیشه وقتی موفق میشود که حالت جنگی و تخریبی و نه مصلحانه داشته باشد درست مثل تاریخ اسلامی که هیچ یک از دو طرف دوستش ندارند؛ هیچ کدام از دو طرف دوست ندارند پیرو مذهب دوزخ به نظر برسند، ولی هرچه خروجی میدهند فقط از نوع اصحاب نرگال است.

